

در برلین

جمهوری اسلامی
برای بار سوم بر صندلی اتهام
می نشیند

صفحه ۴

قتل زهرا کاظمی

بازگشت به دهه شصت؟

صفحه ۳

چهاردهمین کنفرانس بنیاد
پژوهشهای زنان ایران

صفحه ۲۰

کودتای ننگین ۲۸ مرداد از
حافظه پاک نخواهد شد

صفحه ۲۱

عزت و همبستگی

ادوارد سعید

ترجمه مهنوش کیان صفحه ۱۵

تشدید فشارهای خارجی در مورد برنامه اتمی رژیم

روزهای ۸ تا ۱۱ سپتامبر (۱۷ تا ۲۰ سپتامبر) اجلاس مهم "آژانس بین‌المللی انرژی اتمی" در وین، به منظور رسیدگی به "پرونده" اتمی ایران برگزار خواهد شد. در صورت محکومیت جمهوری اسلامی در مورد عدم همکاری با این "آژانس" و پنهان داشتن مقاصد خود از توسعه برنامه اتمی، در این اجلاس، احتمالاً این "پرونده" به "شورای امنیت" سازمان ملل ارجاع خواهد شد. این اجلاس در پی انتشار گزارش بحث‌انگیز جمع‌بندی بازرسی‌های مأموران آژانس بین‌المللی از تأسیسات هسته‌ای ایران، در ۱۶ ژوئن (۲۶ خرداد) گذشته، که طی آن موارد "قصور" جمهوری اسلامی از انجام تعهدات بین‌المللی مطرح، و پیوستن آن پروتکل الحاقی به "پیمان منع گسترش" سلاح‌های اتمی خواسته شده بود (اتحاد کار شماره ۱۱۰، تیرماه ۱۳۸۲) تشکیل می‌گردد.

از انتشار گزارش بازرسی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تا به حال نیز، افشاگری‌ها، توصیه‌ها و یا تهدیدات خارجی درباره برنامه اتمی رژیم هم ادامه یافته و حتی تشدید شده است. در همین حال، این مسئله یعنی چگونگی برخورد با این تهدیدات و، مشخصاً، پذیرش یا عدم پذیرش امضای پروتکل الحاقی نیز، به موضوع دیگری برای جر و بحث جناح‌های حکومتی تبدیل گردیده بدون آن، تاکنون، نتیجه گیری و یا اتخاذ موضع رسمی معینی از این مجادلات حاصل شده باشد

صفحه ۲

نگاهی دیگر به صف بندیهای درون اپوزیسیون

صفحه ۸

به بهانه کنفرانس فوق العاده «اکثریت»

جمهوریخواهی آری، اما کدام جمهوری؟

صفحه ۱۱

احمد آزاد



نامه خانواده های قربانیان فاجعه ملی اعدامهای سال ۶۷

اطلاعیه «کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی»

در رابطه با سالگرد قتل عام سال ۱۳۶۷

صفحات ۲۳

تشدید فشارهای خارجی در مورد برنامه اتمی رژیم

برای پیوستن به آن، باید افکار مردم و مجلس را هم متقاعد کرد.

نماینده دائمی ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، با درج مقاله‌ای در روزنامه "ایران" (۵ مرداد) علناً خواستار پذیرفتن بازرسی‌های گسترده آن آژانس و امضای پروتکل الحاقی به پیمان منع گسترش، از سوی دولت شده و اظهار امیدواری کرد که تا ماه شهریور (سپتامبر) آینده اقدامی در این باره از طرف مقامات بلندپایه کشور انجام بگیرد. وی برای متقاعد کردن این مقامات، از جمله، نوشت که پروتکل مذکور، مخصوصاً برای ایران یا کشورهای جهان سوم طرح ریزی نشده است و، دیر یا زود، همه اعضای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باید آن را امضا کنند. اما، محمدرضا باهنر، از عناصر سرشناس جناح خامنه‌ای، در پاسخ به مقاله مذکور اعلام داشت که کشورهایی که پروتکل مزبور را امضا کرده‌اند اکنون اظهار تأسف می‌کنند، و ضمناً تهدید کرد که در صورت تداوم فشارهای خارجی، ایران باید از پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی خارج شود. پیش از او نیز، یکی از نمایندگان مجلس از همان جناح، خواستار خروج ایران از پیمان منع گسترش در حالت ادامه فشارها، شده بود. متقابلاً، یکی از نمایندگان وابسته به جناح خاتمی نیز، ضمن رد امکان خروج از پیمان مذکور، جناح رقیب را که "قصد دارد هزینه امضای پروتکل الحاقی را برای دولت خاتمی افزایش دهد" مورد انتقاد قرار داده و گفته بود: "ما در شرایط خاص بین‌المللی هستیم و برای پروتکل الحاقی فضایی ایجاد شده که گویی اگر دولت و مجلس اصلاح طلب آن را بپذیرد، منافع ملی زیرپا گذاشته می‌شود."

در این میان، خبرگزاری رسمی رژیم هم در ۲۳ مرداد گزارش داد که دولت اجازه احداث دومین نیروگاه اتمی ایران در بوشهر را صادر کرده است (خبر مربوط به امضای توافقنامه‌ای با روسیه برای مطالعه ایجاد دومین نیروگاه هم حدود ۹ ماه پیش منتشر شده بود). ولی گذشته از امکان واقعی احداث چنین نیروگاهی از نظر فنی و مالی، اعلام خبر آن در این مقطع، اگر نه دهن کجی به فشارهای خارجی، ظاهراً نمایشی از استقلال عمل دولت در این عرصه برای دستجات رقیب درونی بود.

محمد خاتمی، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در اول مرداد، اعلام کرد: "در دکتربین دفاعی جمهوری اسلامی ایران، سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای نیست

بقیه در صفحه ۳

تمامی اطلاعات موجود [در مورد برنامه اتمی خود را] بطور کامل در اختیار [آژانس] قرار بدهد." یک روز بعد از او، رئیس جمهور فرانسه نیز از دولت ایران خواست برای "امضا و اجرای بی‌قید و شرط و بدون تأخیر" توافقنامه لازم با آژانس بین‌المللی اقدام کند.

تلاش‌های دولت‌های اروپایی برای وادار کردن جمهوری اسلامی به پذیرش همکاری کامل و انجام تعهدات بین‌المللی درباره برنامه اتمی خود، البته، بی‌ارتباط با فشارها و تهدیدات آمریکا در این زمینه نیست که، در دوماه گذشته نیز، تداوم داشته است. مقامات این دولت، به عناوین و بهانه‌های گوناگون، بر خطرات دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح اتمی تأکید و تهدیدات خود علیه آن را تکرار می‌کنند. اما گذشته از این تهدیدهای مستقیم، بر پایه نوشته‌های مطبوعات خارجی، آمریکا به دولت‌های فرانسه، ایتالیا و هلند نیز فشار وارد می‌آورد که از سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش نفت و گاز ایران، تا زمانی که این کشور پروتکل الحاقی را امضا نکرده است، خودداری کنند. پیش از این نیز، دولت ژاپن رسماً اعلام کرده بود که امضای قرار داد نفتی بزرگ حوزه "آزادگان" با ایران را "تازمان رفع نگرانیها درباره برنامه اتمی جمهوری اسلامی"، به حال تعلیق درمی‌آورد.

واکنش و موضعگیری‌های مسئولان حکومتی در برابر توصیه‌ها و فشارهای خارجی نیز، همچنان، دوپهل و مبهم بوده، در حالی که بحث و جدل محافل و مطبوعات داخلی درباره این مسئله هم، بر اساس وابستگی آنها به جناح‌های رقیب حکومتی، جریان داشته است.

کمال خرازی، وزیر امور خارجه رژیم، در واکنش به بیانیه وزیران "اتحادیه اروپا"، ضمن اعلام این که "ایران در صدد بررسی و مطالعه پروتکل مذکور است"، گفت: "شفافیت یک جاده دوطرفه است و باید مادام که ایران تحت نظارت آژانس است، برای دستیابی به دانش هسته‌ای به ما مساعدت شود و تحریم‌های ایران لغو گردد." وی همچنین افزود: "ما باید مطمئن شویم که امضای پروتکل کافی است و مشکل را حل خواهد کرد... برخی می‌گویند حتی امضای پروتکل نیز کافی نیست و افکار عمومی می‌پرسند اگر چنین است پس چرا باید آن را امضا کنیم." خرازی در جای دیگری نیز گفت: "ایران حاضر به مذاکره درباره رفع ابهامات مربوط به پیوستن به پروتکل الحاقی است ولی

طی دوماه گذشته، در حالی که انتشار اخبار و گزارش‌های گوناگون در رسانه‌های خارجی، مبنی بر استفاده از اورانیوم غنی شده واقعی (به جای شبیه سازی) در آزمایشگاه‌ها و مراکز هسته‌ای ایران، انجام معاملات مخفی برای تهیه مواد و یا تجهیزات فنی مورد نیاز در توسعه برنامه اتمی و یا دستیابی "قریب‌الوقوع" جمهوری اسلامی به بمب اتمی و... ادامه داشت، تماس‌ها و مذاکرات زیادی نیز بین مسئولان آژانس بین‌المللی و مقامات رژیم در جریان بود. در اواسط مردادماه اعلام شد که یک هیأت نمایندگی از سوی این آژانس، و بنا به دعوت ایران، جهت مذاکره پیرامون "جنبه‌های حقوقی" امضای پروتکل الحاقی به پیمان منع گسترش، به تهران رفته است. امضای یک پروتکل، انجام بازرسی‌های سرزده و گسترده از تأسیسات و مراکز اتمی موجود توسط مأموران آژانس بین‌المللی و، بطور کلی، نظارت و تضمین صلح‌آمیز بودن برنامه اتمی را میسر می‌سازد. از چند و چون این مذاکرات و یا گفتگوهای مشابه با برخی از دولت‌های اروپایی در این زمینه، اطلاع زیادی در دست نیست. لکن این نکته روشن است که تلاش آژانس در این مذاکرات، متقاعد کردن و قبولاندن امضای پروتکل مذکور توسط ایران، و کوشش مقامات حکومتی (با توجه به اختلافات درونی) در پی کسب فرصت بیشتر و تعویق تصمیم‌گیری در این مورد بوده است.

"اتحادیه اروپا" که همزمان با انتشار گزارش آژانس بین‌المللی، خواستار پیوستن سریع و بی‌قید و شرط ایران به پروتکل الحاقی شده، و حتی ادامه مذاکرات مربوط به توسعه مناسبات بازرگانی با ایران را نیز منوط به امضای آن کرده بود، بازهم به توصیه‌ها و فشارهای خود در این باره ادامه داده است. بیانیه اجلاس وزیران خارجه این "اتحادیه" در اواخر تیرماه، باری دیگر، نگرانی‌ها و خواست خود را در این زمینه مطرح ساخت. "خاویر سولانا"، مسئول سیاست خارجی "اتحادیه اروپا" نیز، روز جمعه ۸ شهریور، به تهران رفت تا با مقامات رژیم در مورد پذیرش بازرسی‌های گسترده و ارائه اطلاعات کامل به آژانس بین‌المللی از جانب ایران، گفتگو کند. صدراعظم آلمان در ۲۸ اوت، "خواستار عاجل" این دولت از ایران برای همکاری با آژانس بین‌المللی را عنوان کرده و گفت: "قویاً توصیه می‌کنیم که ایران

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

قتل زهرا کاظمی

بازگشت به دهه شصت؟

ماجرای قتل زهرا کاظمی از همان آغاز مثل روز روشن بود. دستور از بالا برای «ختم غائله» قبل از ۱۸ تیر صادر شده بود و عاملان این «ختم» در زندان اوین در ادامه مأموریت شان دندانانشان را به طعمه جدیدی گیر داده بودند که اگر نقشه پیش می رفت، الان ده ها جاسوس و نیمه جاسوس از لابیای سفارشات «بازجویان عزیز» برای «اعتراف» بیرون ریخته بود و بار دیگر توطئه ای بزرگ علیه حکومت مقدس در نطفه خفه شده بود. منتها «سوژه» آقایان «جواب» نداد و به جای ترسیدن و طلب عفو از درگاه رهبر و .. ایستاد و حتی دوربین عکاسی اش را هم به دست جلادانش نسپرد. زهرا کاظمی تسلیم نقشه مرتضوی و فرماندهان مرتضوی نشد و در همان شب اول به زیر شکنجه رفت و در عرض چند روزی که در زندان بود، بارها به دست بازجویان ارگان های مختلف از دادستانی و وزارت اطلاعات و نیروهای انتظامی مورد بازجویی قرار گرفت و دست آخر نیمه جان و در حال مرگ به بیمارستان سپاه برده شد.

دادستانی تهران معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد را مجبور کرد که به دروغ اعلام کند که زهرا کاظمی سکنه مغزی کرده است. هیچ کس حاضر به پذیرش این دروغ نبود. حتی معاون مطبوعاتی وزیر ارشاد هم مجبور شد بگوید که تحت چه شرایطی چنین مصاحبه ای به او دیکته شده است. انگشت ها همه به سوی بازجوی زهرا کاظمی دادستان «محبوب» رهبر حکومت اسلامی سعید مرتضوی نشانه رفت. دولت کانادا که زهرا کاظمی تبعه آن کشور بود، خواستار استرداد جسد زهرا کاظمی و روشن شدن ماجرای قتل او در زندان و علت دستگیری او شد. مساله از مرزهای کشور فراتر رفت و خانواده مقتول نیز به استرداد جسد رضایت داد. رئیس جمهور خاتمی طبق معمول کمیته ای از سه وزیر تشکیل داد که چگونگی قتل زهرا کاظمی را روشن کنند. آن ها سکنه مغزی را نتوانستند اثبات کنند، اما تلاش کردند که جای علت و معلول را وارونه سازند. اعلام کردند که ضربه مغزی زهرا کاظمی بر اثر خوردن سر او به یک «جسم سخت» حادث شده است. به عبارت دیگر این جسم سخت نبوده که بر سر زهرا کاظمی زده شده است، این سر زهرا کاظمی بوده است که بر جسم سخت خورده است. جدا از این، زهرا کاظمی با دیدن بازجویانش به آن ها «پرخاش» می کرده است. سه وزیر کابینه اگر چه قادر نبودند که حقایق مربوط به قتل زهرا کاظمی را کتمان کنند، اما تمام تلاششان را به کار گرفتند که ضمن اعتراف به این حقایق قاتل زهرا کاظمی را در هاله ای از ابهام میان رابطه سر زهرا کاظمی با جسم سخت، پنهان نمایند. به تعاقب همین خدمات دولت هم بود که رئیس قوه قضائیه طی حکمی تحقیق در باره پرونده قتل زهرا کاظمی را به دست قاتلین او سپرد.

قتل زهرا کاظمی نه تنها یکی از حوادث مهم ماه های اخیر بود، بلکه تکانه‌دهنده ترین آن ها بود. نیروهای سرکوب حکومتی با استقرار یک حکومت نظامی اعلام شده به بهانه پیشگیری از حوادث نامرتقبه در ۱۸ تیرماه، به بهانه تظاهرات دانشجویی در سراسر ایران، هزاران نفر را بازداشت و به زیر بازجویی بردند. حریم دانشگاه را به عرصه جولان اوباش چماقدار تبدیل کردند. به خوابگاه های دانشجویی حمله بردند. فعالین جنبش دانشجویی را ربودند و به زیر شکنجه بردند. تلاش نمودند نشان دهند که هنوز بر اوضاع مسلط اند و می توانند بگیرند و ببندند و بکشند و کسی را هم یاری نفس کشیدن نباشد. آن ها باز هم تلاش کردند برای تکمیل این نمایش قدرت، شوهای تلویزیونی از قربانیان شکنجه گاه های خود را به نمایش بگذارند و با قرار دادن عکس سخنگوی سابق مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و سردرسته شکنجه گران قوه قضائیه حکومت اسلامی شاهرودی در کنار خمینی و جانشین او خامنه ای نشان دهند که اداره کنندگان اتاق های شکنجه در اوین، رهبر آینده خود را از همین امروز انتخاب کرده اند. آن ها خواب بازگشت به روزهای سپاه دهه شصت را در سر می پروراندند که روزانه ده ها و صد ها نفر را در سراسر ایران به جوخه اعدام می سپردند و پاسخگوی هیچ کس هم نبودند. بیپوده نیست که هاشمی رفسنجانی هر جا که فرصتی می یابد اوضاع فعلی را با اوضاع سال شصت مقایسه می کند و آرزوی بازگشت به سال شصت را به شیوه خودش بر زبان می آورد و مرتضوی ادای لاجوردی را در می آورد. عمده حکومت در اوین بارها خواسته اند که به این رویای امثال رفسنجانی جامه عمل بپوشانند، ولی هر بار سرشان بر همان گام اول به سنگ خورده است و مجبور به عقب نشینی شده اند. جامعه ما از سال شصت فاصله نجومی گرفته است، حتی اگر حکومت اسلامی هم در رویای آن سال ها باشد، آرزوی بازگشت به روزهای سپاه دهه شصت را به کور خواهد برد.

اصلاح طلبان حکومتی در این میان، بازهم از رشد و نمو «غده سرطانی» عوامل قتل های زنجیره ای این بار در ارگان های موازی خیر داده اند. حتی برخی از آن ها آدرس هم داده اند که زندان ۵۹ سپاه در اوین زیر نظر کسی اداره می شود که از عوامل قتل های زنجیره ای بوده است و از وزارت اطلاعات کنار گذاشته شده است. ولی آن ها فراموش می کنند که تمامی بازداشت های سال های اخیر و بازجویی ها و شکنجه هایی که اعمال شده است، در همین زندان و زندان های مشابه آن و توسط همین عواملی صورت گرفته است که جزو غده سرطانی هستند و تحت فرمان مستقیم کسی هستند که در راس حکومت نشسته است و بر بازداشت ها و محاکمات و شکنجه ها نظارت دائم دارد. آیا این آقایان نباید از خودشان سوال کنند که این غده سرطانی کسی جز همین رکن اصلی حکومت اسلامی و نه پادو ها و عوامل اجرائی او نیست؟

کشتن نویسندگان، ترور مخالفان، شکنجه زندانیان و پرونده سازی های جعلی در جمهوری اسلامی امر جدیدی نیست. این حکومت فقط حکومت این قبیل سیاست هاست و نه چیز دیگری. زندان ۵۹ و زندان های نظیر

آن استثنا نیستند، قاعده این حکومت اند، فقط کسانی که در توهم خود از این باتلاق و لجنزار یک بهشت موهوم تصویر می کنند، می توانند در این خواب و خیال باشند که می شود جمهوری اسلامی داشت که بدون زندان ۵۹ و قاتلانی مثل سعید امامی و امثال او باشد. قتل زهرا کاظمی و بازداشت بدون دلیل و برهان ملی - مذهبی ها و ربودن فعالین جنبش دانشجویی دلیل این مدعاست و جامعه امن و بدون شکنجه و زندان، تنها بر ویرانه های جمهوری اسلامی امکانپذیر است.

بقیه از صفحه ۲

و اگر هم بخواهیم، فاصله بسیار زیادی با آنجا داریم. آنچه هست تکنوازی هسته‌ای صلح آمیز است که حق ماست. وی افزود: «ما هیچ‌گاه پروتکل الحاقی را با قطعیت رد نکردیم، ولی طبق همین پروتکل باید مذاکرات و بحث‌هایی صورت گیرد. ما نیز ابهاماتی داریم و بررسی می‌کنیم... اما در مورد این که این پروتکل را بپذیریم یا نه، این تنها من نیستم که باید بپذیرم بلکه باید مجلس شورای اسلامی تصویب کند و این روند طی شود». خاتمی در پاسخ این سؤال که «آیا نپذیرفتن شروط، این خطر را ندارد که پرونده ایران به سازمان ملل برود؟» گفت: «هر خطری ممکن است وجود داشته باشد. ما باید تمام مصالح ملی را در نظر بگیریم. آنچه الان برای ما مهم است تفاهم بیشتر با آژانس است که انشاالله گزارش واقع‌بینانه‌تر و مثبت‌تری به اجلاس شورای حکام بدهد». وی، باری دیگر در ۱۵ مرداد نیز مواضع مشابهی را اعلام و تأکید کرد که ایران از تکنولوژی هسته‌ای چشم‌پوشی نخواهد نمود. اما رهبر رژیم نیز، در جمع مسئولان وزارت امور خارجه و سفیران رژیم، در ۲۷ مرداد، در این باره گفت: «دانش هسته‌ای کشور، بومی و در جهت مقاصد صلح‌آمیز است و جمهوری اسلامی ایران براساس میانی دینی و فقهی هیچ‌گاه قایل به استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی نیست». خامنه‌ای، با اشاره به مواضع آمریکا و برخی کشورهای اروپایی در مورد لزوم دست کشیدن ایران از تکنولوژی هسته‌ای، افزود: «این مواضع و درخواست‌ها، بی‌جا، ظالمانه و ناحق است و جمهوری اسلامی ایران این درخواست‌ها را نخواهد پذیرفت».

در حالی که رژیم جمهوری اسلامی برای خروج از این تنگنا، راه دیگری جز پذیرش پروتکل الحاقی به پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی و انجام تعهدات بین‌المللی در این زمینه را در پیش رو ندارد، موضعگیری‌های دوپهلوی مقامات آن نیز، به نوبه خود، بر دامنه فشارها و تهدیدهای خارجی افزوده است

جمهوری اسلامی برای بار سوم بر صندلی اتهام می‌نشیند در برلن

پس از ترور و دادگاه میکونوس و دادگاه حمید خرسند که به فرمان جمهوری اسلامی در سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت به خبرچینی مشغول بود اینک نوبت ایرج صدری است تا در برلن به نمایندگی جمهوری اسلامی بر صندلی اتهام بنشیند.

اسناد مربوط به فعالیت جاسوسی ایرج صدری در بین طیف سازمان‌های مختلف سلطنت طلب به خصوص سازمان مشروطه خواهان ایران در ماه آوریل ۲۰۰۳ در اختیار دادستانی آلمان قرار گرفت. به دنبال تحقیقات دادستانی وی در ماه ژوئن دستگیر شد.

گزارش دادگاه (جلسه اول و دوم)

دادگاه رسیدگی به اتهام جاسوسی ایرج صدری ساعت ۹:۳۰ سه شنبه ۲۶ اوت ۲۰۰۳ در برلن آغاز به کار کرد.

در آغاز، ادعای نام‌های دادستانی توسط دادستان ارشد یوست قرائت شد (یوست نماینده دادستانی آلمان در دادگاه میکونوس و دادگاه حمید خرسند نیز بود). بنا بر ادعای طبق اطلاعات موجود ایرج صدری از سال ۱۹۹۱ در ارتباط با وزارت اطلاعات و سفارت ایران بوده و حداقل در ۳۵ مورد مستند اطلاعات مربوط به اپوزیسیون ایران در خارج از کشور را در اختیار مقامات اطلاعاتی ایران قرار داده است.

بعد از قرائت ادعای نام‌های متهم در پاسخ به سوالات رئیس دادگاه گفت ۶۵ ساله است، بعد از اتمام دبیرستان برای تحصیل در رشته پزشکی به اتریش رفته و بعد از ۴ سال به دلیل ناراحتی معده به ایران بازگشته است. در ایران در رشته‌ی ادبیات آلمانی از دانشگاه فارغ التحصیل شده و به کار در شرکت هواپیمایی پرداخته و در همین زمان به استخدام ساواک در آمده و به هامبورگ سفر کرده است. بعد از چند ماه به عنوان معاون کنسول و مستول امنیت کنسولگری ایران در برلن عربی به کار پرداخته و تا انقلاب در این مقام شغال بوده. فعالیت او در این دوران جمع‌آوری اطلاعات از اپوزیسیون ایران

بخصوص دانشجویان ایرانی در آلمان بوده است. اطلاعات را از ماموران و خبرچین‌ها جمع‌آوری می‌کرده. بعد از انقلاب به شیکاگو رفته و سال ۱۹۸۰ یا ۱۹۸۱ به برلن بازگشته. مدتی مدیر کافه رستوران آدلون متعلق به مهدی شریف محمدی بوده و بعد از اختلاف با او یک مغازه به نام بازارچه در برلن باز کرده. بعد از بسته شدن مغازه چند ماه بیکار بوده و سپس به استخدام "درسدنر بانک" در آمده است. بعد از بازنشستگی دوباره با شریف محمدی کار کرده است. از همسر اولش دو دختر دارد که در آلمان دکترا شده‌اند. بعد از طلاق حداقل از سه زن دیگر نام برد. در آلمان با سازمان‌های مختلف سلطنت طلب کار می‌کرده، سازمان "خشم" (حروف اول شعار "حدا-شاه-میهن") را همراه با دوستان قدیمش خطائی و صارمی در هامبورگ بنیاد نهاده و در جلسات و کنگره‌های سلطنت طلبان فعال بوده و در سازماندهی تظاهرات مختلف در شهرهای آلمان شرکت داشته است.

وی در مورد اتهام خود گفت در سال ۱۹۹۱ تلفنی والدینم گفتند که می‌توانند آدرس من را به اواک بدهند من فهمیدم آن‌ها زیر فشار فرار گرفته‌اند و جمهوری اسلامی از طریق جمال مبینی شوهر عمه‌ام می‌خواهد با من تماس بگیرد. مبینی از همکاران قدیم من و عضو ساواک بود. بعد از انقلاب دستگیر شد و پس از شکنجه حاضر به همکاری با جمهوری اسلامی گردید. وی که در وزارت اطلاعات کار می‌کند واسطه‌ی تماس من با یک مقام وزارت اطلاعات به نام حسین امیری شد. بعد از صحبت تلفنی با امیری من که نمی‌خواستم والدینم در ایران در خطر قرار گیرند بر خلاف میل قلبیم همکاری با آن‌ها را پذیرفتم و طبق قراره‌ی که امیری گذاشته بودم به نیکوزیا (قبرس) رفتم، در فرودگاه نیکوزیا یک نفر ناشناس از طرف امیری بلیط پرواز به ایران را به من داد و به ایران پرواز کردم. چند هفته در ایران بودم. من با امیری در تهران در اتومبیل او ملاقات کردم و در همان اتومبیل هم مقدار زیادی عکس به من نشان داد تا من آن‌ها را شناسایی کنم. امیری به من گفت باید در مورد اپوزیسیون به خصوص همکاران قدیم

اطلاعات جمع‌آوری کنم و آن‌ها را به آدرسی که به من داد بفرستم. او فقط آدرس یک صندوق پستی در اختیار من گذاشت. بعد از این که به آلمان بازگشتم تلفنی هم با من تماس داشت، اما من از او شماره تلفنی نداشتم. بعدا به من گفت حسن مرادی از سفارت ایران با تو تماس می‌گیرد، آن چه را که او می‌گوید انجام بده. در این مدت در سال‌های ۱۹۹۶ و ۹۷ و ۹۸ به ایران رفتم. در آخرین سفرم به ایران سازمان قضایی نیروهای نظامی من را دستگیر کرد و چون امیری به من گفته بود از رابطه‌ی خود با اواک به کسی چیزی نگویم من هم به آن‌ها چیزی نگفتم. در تمام مدتی که در ایران بودم باید هر روز به آن‌جا می‌رفتم. با امیری تماس گرفتم او گفت چیز مهمی نیست. او به من گفت در آلمان به حسین یزدی، رئیس "سازمان مشروطه خواهان" برلن و خطائی، رئیس "سازمان مبارزان راه آزادی ایران" در هامبورگ بگو می‌توانی کاری کنی که آن‌ها بدون ناراحتی به ایران بیایند. من هم به هر دو نفر گفتم. در آلمان چون یزدی از سفر من به ایران مطلع شده بود به من گفت دیگر در جلسات مشروطه خواهان ایران شرکت نکنم. فکر می‌کنم امیری هم نمی‌خواست دیگر من برایشان کار کنم. من هم از این زمان تماس با آن‌ها قطع شد. در همین زمان است که داستان آن خانم هم پیش آمد

سوالات رییس دادگاه متکی به بازجویی‌های پلیس و یک مجموعه نوشته به خط متهم بود. متهم در مورد نوشته‌ها گفت این‌ها گزارش‌هایی است که من برای امیری به ایران می‌فرستادم. من از هر گزارش یک کپی برای خود تهیه می‌کردم، این کاری اشتباه و غیر حرفه‌ای بود.

دادستان در سئوالات خود از متهم به موارد متعددی اشاره کرد از جمله نشانه‌هایی دایر بر همکاری متهم با کنسولگری ایران در برلن از سال ۱۹۸۵، تماس‌های مختلف او با مقامات مختلف اواک، ادامه همکاری با اواک تا هنگام دستگیری در ژوئیه ۲۰۰۳، ارسال اطلاعات به ایران از جمله از طریق فاکس، دریافت پول از اواک، خریدن خانه در ایران

از سازمان خودم خبر دارم. وقتی آدم عضو یک سازمان است نمی‌خواهد از سازمان‌های دیگر چیزی بداند. ما از سفر او به ایران در سال ۱۹۹۸ به این طریق اطلاع یافتیم که یکی از هواداران ما بیمار بود در بیمارستان از شخصی که به عیادتش آمده بود سراغ ایرج را گرفت. او گفته به ایران رفته زن بگیرد و بازگردد. این هوادار خبر را به من داد من هم از صدوری خواستم دیگر پیش ما نیاید. این گزارش‌هایی که در مورد ما داده خیلی مهم نیستند. سازمان ما یک سازمان مخفی مثل سازمان‌های چپی‌ها نیست. هر چه درون ما مطرح می‌شود را ما خود چاپ می‌کنیم حتی همراه با عکس. بله آنچه او در گزارش‌های نوشته چیزهایی است که ما در روزنامه‌های خود چاپ می‌کنیم. ما در سال‌های اخیر شروع به چاپ روزنامه کرده‌ایم. روزنامه ما همه چیز را می‌نوشت و فقط برای اعضا نبود. بعد از سال ۱۹۹۸ هم گاهی او را می‌دیدم با همه به کافی می‌رفتیم و آبجوی می‌خوردیم و راجع به همه چیز جز این موضوع حرف می‌زدیم. ما با هم رابطه دوستی داشتیم. من هیچگاه ندیدم زیاد خرج کند یا اتومبیل سوار شود یا لباس‌های فوق‌العاده بپوشد. در خانه‌اش همه چیزش معمولی بود مثل کسی که با کمک‌های اجتماعی زندگی می‌کند.

بله من در بازجویی به عنوان شاهد گفتم که یک بار در قبل از انقلاب صدوری پول یک خیرچینی را که برایش کار می‌کرد نداده بود. نه اکثر کسانی که در سازمان ما هستند افرادی هستند که از قبل از انقلاب طرفدار سلطنت بودند بعد هم اعضای جوان به ما پیوستند ولی همه‌ی اعضای ما اعضای ساواک نیستند، بعضی هستند. بعد از این که کار کردن صدوری با جمهوری اسلامی رو شد من گفتم ما باید مفتخر باشیم که ایران برای ما جاسوس فرستاده است، اگر بی‌ارزش بودیم این کار را نمی‌کرد یعنی از طرف ایران پذیرفته شده‌ایم. فکر نمی‌کنم این گزارش‌های صدوری به من ضرری برساند من در ایرانی‌های آشنا ندانم ولی در مورد دیگران که آشنا دارند شاید. شاهد حسین یزدی در ساعت ۱۱:۴۰ بدون خوردن سوگند مرخص شد.

شهادت علی رضا قلی پور ساعت ۱۳:۰۰
ولی در پاسخ به سوالات گفت من قبلاً در ورزش کار می‌کردم و اکنون مدیر یک سوپر

کمک نبود. او یک آدرس داشت که در آنجا زندگی نمی‌کرد. نوشته‌هایی که در اختیار ما گذاشت کپی پاسپورت و تقاضای صدور پاسپورت و غیره بود. بعد از ترجمه آن‌ها به زبان آلمانی متوجه شدیم با مقامات ایران رابطه دارد. در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ طی ۶ یا ۸ هفته‌یی که در ایران بود نه تنها با دوستان و آشنایانش بلکه با مقامات اطلاعاتی ایران هم رابطه داشته از جمله با جمال مبینی. جمال مبینی افسر مسئول وی در سال ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ در برلن بوده و در دادگاه شاهد صدوری بوده است. در ایران در یک حمام سونا با مقامات ایرانی ملاقات داشته است. بالاخره اصل نوشته‌ها در اختیار ما قرار گرفت من با دادستانی موضوع را مطرح کردم و اجازه گرفتیم خانه او را بازرسی کنیم در این بازرسی مقدار زیادی مدرک از جمله چندین تقویم یافتیم که کارهای مهمش را در آن‌ها یادداشت کرده بود. این‌ها دفتر خاطرات نبودند و تنها یادداشت مطالب مهم بودند و گاهی طی مدت طولانی در آن هیچ نوشته نشده بود. او در بازجویی‌ها خود را آماده همکاری نشان می‌داد اما در مورد اتهامات تنها آن چیزهایی را می‌گفت که برایش خوانده می‌شد و می‌فهمید ما می‌دانیم. او هیچ اطلاعی از خودش به ما نداد. او در ایران با شخصی به نام سلمانی که مسئول پاسداران خارج از کشور بود تماس داشته. او در اکتبر ۹۹ در یک تظاهرات شرکت داشته و در سال ۲۰۰۲ سعی کرده تلفنی از یک نفر اطلاعاتی در مورد یک جلسه در روشنفکران برلن بدست آورد. شاهد در ساعت ۱۰:۳۰ مرخص شد.

شهادت حسین یزدی

شاهد بعدی حسین یزدی در پاسخ به سوالات گفت من از سال ۱۹۹۶ ژورنالیست هستم. از ۲۷ سال پیش که یک بار به کنسولگری ایران رفتم او را می‌شناسم و نمی‌دانم در آنجا چه مقامی داشت اما مهم نبود. نمی‌دانم معاون کنسول بوده ولی می‌دانستم در آن زمان با ساواک کار می‌کند چون خودم هم کار می‌کردم. بعد از انقلاب به آمریکا رفت و بعد به آلمان بازگشت او هم مثل ما با انقلاب موافق نبود. ما جمع شدیم و سازمان‌های مختلفی بوجود آوردیم که خیلی بعدتر سازمان مشروطه خواهان و بعد حزب شد. من نمی‌دانم چند سازمان سلطنت طلب وجود دارد من فقط

از پول دریافتی از او اک. متهم که در جریان بازجویی‌هایش فهمیده بود که پلیس مدارک حاوی اطلاعات بیشتر در اختیار ندارد تمام موارد را انکار کرد. او گفت با او اک ایران فقط از طریق صندوق پستی تماس داشته و نمی‌توانسته به ایران تلفن کند. و پول هم از آن‌ها دریافت نکرده است ولی چون نمی‌خواست با آن‌ها کار کند صورت حساب تهیه می‌کرده و می‌فرستاده تا آن‌ها به این نتیجه برسند که چون مامور پرجرجی است دیگر از او کاری نخواهند. دادستان از گزارش‌های خود او خواند که در صورت هزینه‌یی که برای او اک ارسال داشته از جمله مبلغی به عنوان هزینه‌ی تلفن به ایران منظور داشته است. از ارسال این قلم هزینه به ایران می‌توان نتیجه گرفت که او شماره تلفن‌هایی از او اک ایران در اختیار داشته که در مواقع لازم به آن‌ها تلفن می‌کرده و بخشی از اطلاعات را از این طریق می‌فرستاده است. علاوه بر آن تعدادی از گزارش‌های موجود نه به صورت پلی کپی بلکه اصل گزارش است و باید نتیجه گرفت که با فاکس فرستاده شده است نه توسط پست. متهم گفت من بعضی از گزارش‌ها را نمی‌فرستادم به همین دلیل اصل آن‌ها نزد من مانده است.

اولین جلسه دادگاه ایرج صدوری در ساعت ۱۵:۵۰ پایان یافت.

دومین جلسه دادگاه ۲۷ اوت ۲۰۰۳

دومین جلسه‌ی رسیدگی به اتهام جاسوسی ایرج صدوری ساعت ۹:۳۰ چهارشنبه ۲۷ اوت ۲۰۰۳ در برلن شروع شد.

شهادت کمیسر پلیس

اولین شاهد کمیسر پلیس جنایی برلن در پاسخ به سوالات قضات و دادستان‌ها گفت من مسئول رسیدگی به پرونده‌ی شکایت از ایرج صدوری به اتهام تجاوز جنسی به خانم میترا م. (اصل این نام در دادگاه ذکر شد) بودم. من در جریان تحقیق مسئول تحقیقات پلیس بودم. خانم میترا م. به شدت از مقامات ایرانی می‌ترسید. او مقداری کپی نوشته‌هایی به زبان فارسی در اختیار ما گذاشت. گفت اصل نوشته‌ها در محل اصلیش است. فکر می‌کنم او می‌خواست به این طریق برای خودش امنیت ایجاد کند. او به شدت می‌ترسید و حاضر به

مارکت آلمانی هستم. من رئیس سازمان وطن پرستان سلطنت طلب راه آریا مهر هستم. آقای صدری را فقط یک بار در سال ۱۹۹۵ در خانه خانم آلیانیان در برلن دیدم همراه با آقای صارمی. یزدی هم آن جا بود. من دیگر او را ندیدم در سال ۲۰۰۰ بعد از یک تظاهرات در برلن تلفن کرد و گفت تظاهرات خوبی بوده و گفت اگر کاری داری خبر بده برایت انجام دهم. (در جریان سوال و جواب معلوم شد یک بار هم شاهد در ۱۱ ژانویه سال ۲۰۰۲ به او تلفن کرده و خبر تظاهرات ۱۱ فوریه ۲۰۰۲ در برلن را به او داده و خواسته در تظاهرات شرکت کند). ببینید در طول ۲۴ سال من او را یک بار دیدم و یک بار او به من تلفن کرد و یک بار من به او. دلیل خاصی ندارد که او را در این مدت ندیدم. من گفته بودم که نظر خوبی راجع به این افراد ساواکی ندارم. در ساواک یک سری افراد خیلی خوبی بودند و اصلا بدرد ساواک نمی خوردند و حیف آن ها بود و دیگران که ضعف داشتند به خاطر پول دوستی یا چیزهای دیگر این کار را می کردند و ما سعی کردیم با این افراد تماس نداشته باشیم. من با حزب مشروطه خواهان هیچ کنتاکتی نداشتم، افراد مختلفی که سابقا چپی بودند یا ساواکی یا ... در این سازمان بودند من برایم جالب نبود. شاهد بدون سوگند مرخص شد.

شهادت حسن عطائی

حسن عطائی در ساعت ۱۴:۰۰ به عنوان شاهد به همراه یک خانم که او را در راه رفتن کمک می کرد در مقابل دادگاه حاضر شد. متولد سال ۱۳۰۱ هشتاد ساله. ایرج صدری شوهر خانم منیره (کبرا) عطائی دختر عموی شاهد بوده است.

سوال رییس دادگاه: شغل شما چیست؟

ج: من را ۲۴ سال پیش گرفتند در زمان انقلاب. من را زدند. مجروح کردند. پاهایم را از بین بردند به بیمارستان فرستادند. بدون این که حتی بدانند من که هستم. من از بیمارستان فرار کردم.

س: سؤال من چیز دیگری بود شغل شما چیست؟

ج: من فراری هستم.

س: این وظیفه ماست که شغل شما را بپرسیم. شغل شما چیست؟

ج: من فراری هستم.

س: اگر باز نشسته هستید و حقوق بازنشستگی دریافت می کنید؟

ج: من حقوق دریافت نمی کنم، من فراری هستم.

س: پس پیش از انقلاب در ایران چه شغلی داشتید؟

ج: من در اداری اطلاعات شهربانی بودم. (متهم رییس اطلاعات شهربانی و مدتی رییس کمیته مشترک ضد خرابکاری بوده است). شاهد در پاسخ به سئوالات دادگاه گفت من در آلمان از نام مستعار **هنرفکر** استفاده می کردم اما نه در تماس با مقامات آلمانی. چون می خواستند من را بکشند از این اسم استفاده می کردم. من خبر ندارم که کوششی علیه جانم انجام گرفته باشد اما فکر می کنم اگر بتوانند هنوز هم ما را ترور می کنند. من از شغل آقای صدری خبر داشتم او هم از شغل من مطلع بود. اما رابطه‌ی شغلی با هم نداشتم. بعد از طلاق دادن همسرش در سال ۱۹۹۵ هم گاهی سلام علیکی یا تلفنی با هم تماس داشتیم. گاهی به هامبورگ می آمد. من در هامبورگ رییس "سازمان مبارزان راه آزادی ایران" هستم که ثبت شده است. صدری مختصر با من راجع به رفتن به ایران صحبت کرد و گفت از ایران به من تلفن می کنند. من مشکوک شدم. اول آقای مبینی تلفن کرد. من مکالمات را ضبط کردم. نه من صحبت با مبینی را ضبط نکردم چون نمی دانستم چه موقع تلفن می کند. اما چون او گفت آن شخص دیگر چه زمانی تلفن می کند من آن را ضبط کردم.

شاهد نوار ضبط صوت را در اختیار دادگاه گذاشت. این نوار در دادگاه پخش و ترجمه شد. در گفتگوی تلفنی فردی که خود را **ناصری** معرفی می کند به عطائی می گفت می خواهد با او ملاقاتی داشته باشد و از جمله راجع به مطالبی مربوط به گذشته که او در جریان آن بوده صحبت کند. عطائی سعی می کرد بداند طرف از کجا تلفن می کند و هر چه بیشتر صحبت را طولانی کند.

شاهد گفت دو روز بعد از این تلفن نوار را در اختیار پلیس آلمان قرار داده است.

شهادت حسن عطائی در ساعت ۱۵:۲۵ پایان یافت.

بنا به خواست دادستان دو قسمت از حکم قطعی شده‌ی دادگاه می کونوس در سال ۲۰۰۰ ضمیمه پرونده شد. دومین جلسه‌ی دادگاه در ساعت ۱۳:۳۵ پایان یافت

سومین جلسه دادگاه

ساعت ۹:۳۰ روز چهارشنبه ۴ سپتامبر ۲۰۰۳ دادگاه شروع به کار کرد. رئیس دادگاه چند سؤال از متهم کرد. در طی سؤال و جواب‌ها متهم پذیرفت که در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ به ایران سفر کرده است.

شهادت هانس یواخیم تایس

۵۳ ساله رئیس بخش ایران سازمان امنیت داخلی آلمان BfV به جایگاه شهود آمد. بعد از خواندن اجازه شهادتش گفت در تعقیب و مراقبت‌هایی خود از سال ۱۹۹۴ نشانه‌هایی از تماس **ایرج صدری** با **حسن مرادی** به دست آوردم که مربوط به یک پاسپورت بود. از سال ۱۹۹۶ تماس‌های صدری با حسن مرادی برای ما کاملاً مشخص بود. حسن مرادی از سال ۹۲ در کنسولگری ایران فعال بود و در جریان مراقبت‌ها مشخص شد که عضو «واواک» است و به آلمان فرستاده شده تا سازمان‌های اپوزیسیون را زیر نظر داشته باشد. بعد از اعلام حکم دادگاه می کونوس او همراه با سه نفر دیگر از آلمان اخراج شد. شاهد در پاسخ سوالات گفت: صدری در میان سلطنت‌طلبان فعال بود. سلطنت‌طلبان انجمن‌ها و سازمان‌های مختلفی هستند که در آلمان فعالیت می کنند. مثل سازمان پرسپولیس و وطن پرستان سلطنت طلب در دوسلدورف و غیره. این سازمان‌ها در یک سازمان مرکزی جمع شده‌اند که با شاه که در آمریکا ساکن است تماس دارند. فکر نمی کنم سلطنت‌طلبان هر چند مورد تعقیب و مراقبت قرار دارند اما به اندازه سازمان‌هایی که طرفدار سرنگون کردن رژیم ایران با خشونت هستند، در معرض خطر واواک باشند. من فکر می کنم رژیم ایران اپوزیسیون را از نظر خطرناک بودن تقسیم بندی و با خطرناک‌ترین‌ها بیشتر مبارزه می کند. من چیزی از کمک سازمان اطلاعات داخلی آلمان به ساواک قبل از انقلاب ایران در فوریه ۱۹۷۹ نمی دانم. می دانم تماس امنیتی آلمان در برلن رابطه داشته است. اسنادی که او به ایران فرستاده مربوط به شناسایی رهبران و بقیه اعضای سلطنت‌طلبان بوده است. این کار برای این افراد خطر ایجاد می کند. وقتی این افراد به سفارتخانه یا کنسولگری ایران بروند این احتمال وجود دارد

بیمارستان را ترک کردم. می‌ترسیدم من را آنجا بکشند. بعد به آقای یزدی خبر دادم. من دیگر آقای صدری را ندیدم تا زمانی که علیحضرت به برلن آمدند. ایشان به من تلفن کرد. من گفتم: همه راجع به حاسوسی شما صحبت می‌کنند. یک هو فریاد کشید: بله می‌کنم خوب می‌کنم. حدود دو سال پیش علیحضرت فرح پهلوی به برلن تشریف آوردند من به ملاقات ایشان رفتم شخصی که ترتیب این ملاقات را داده آقای یزدی بود. بعداً آقای صدری به من تلفن کرد و گفت: شنیدم به ملاقات علیحضرت فرح پهلوی رفته بودی. در حالی که ملاقات ما خیلی مخفی بود. گفتم از کجا می‌دانی؟ گفت: آقای یزدی گفته و در ضمن شنیدم اعلیحضرت رضا شاه هم به برلن می‌آیند. گفتم: از کجا می‌دانید؟ گفت: از آقای یزدی. این باعث تعجب من بود با این که آقای یزدی با وجود آن که در باره‌ی ایشان همه چیز را می‌دانست باز هم اخبار را از طرف ما به ایشان می‌داد. از این گذشته یک بار که روزنامه‌ی نیمروز را ورق می‌زدم دیدم که نوشته رئیس ساواک گذشته و کنسول ایران در برلن بازداشت شده اند. بعد نزد پلیس رفتم. من سبب شدم که او اکنون این جا روی این صندلی بنشیند.

مدتی قبل در ۱۴ مرداد اخیر که ما تظاهرات داشتیم آقای حسین جعفر زاده به من گفت صدری با یک نفر تماس می‌گرفته تا در فرودگاه برلن بستیهی به او بدهد تا به ایران ببرد و گفته در ایران در فرودگاه یک نفر می‌آید و آن را تحویل می‌گیرد. این شخص بسته را باز می‌کند و می‌بیند مقداری عکس افراد در تظاهرات و غیره است.

شاهد در پاسخ سوالات متعدد دادگاه که شما از سال ۱۹۹۷ در آشپزخانه و در سال ۱۹۹۸ در بیمارستان از جاسوس بودن آقای صدری اطمینان داشتید چرا نا زمانی که در روزنامه خبر دستگیری او را خواندید هیچ کاری نکردید؟ شاهد تنها به تکرار آنچه قبلاً گفته بود بسنده کرد.

شاهد در پاسخ سوال دادستان که آیا درست است که خانم فرح پهلوی در سال ۲۰۰۲ به به برلن آمد؛ پاسخ داد: از ایشان خواهش می‌کنم بگویند شهبانو. بله شهبانو در این سال به برلن آمد.

بقیه در صفحه ۱۲

آمدیم بیرون. مدتی گذشت. یک بار آقای یزدی من را به جلسه‌ی دعوت کرد. من دیدم ایشان هم با همان بلوز قرمزنشسته. آقای یزدی گفت: به به، شاه داماد، زن گرفته مبارک باشد! در جواب من گفت من به ایران نرفتم عکس ایشان را دیدم پسندیدم و دعوتش کردم به آلمان و ازدواج کردیم. در حالی که آقای یزدی بعداً به من گفت ایشان به من گفته رفتم ایران زن گرفتم. یک زن گرفته با یک بچه یعنی یک زن بیوه با یک بچه. من از آن روز کاملاً محتاط با ایشان رفتار می‌کردم. آقای یزدی به من گفت: من تا مسئله‌ی ای از ایشان نبینم نمی‌توانم ایشان را به جلسه راه ندهم. در ضمن ایشان تقاضا کرده مهر سازمان و کارت‌های عضویت که صادر می‌شود به ایشان واگذار شود ولی من این کار را نخواهم کرد. اما صدری گفته من جزء هیات ۵ یا ۷ نفری سازمان هستم باید مهر و کارت‌های عضویت و این که چه کسانی عضو هستند پیش من باشد اما من گفتم باید با صاحب سازمان صحبت کنم. این گذشت تا مجدداً من مطلع شدم که ایشان به ایران سفر کرده‌اند. البته این موضوع را آقای یزدی به من گفتند. بعد از مدتی من به آقای یزدی تلفن کردم گفتم کجا هستید؟ گفت جلسه مخفی در منزل صدری داریم. من این جا هستم. من فریاد زدم مگر نگفتید به ایران رفته، چطور جلسه مخفی را آن جا گذاشتید. بعد آقای صدری به من تلفن کرد و گفت: اگر اجازه بدهید من فردا می‌آیم و مدارک و پاس و ویزا و بلیط را به شما نشان می‌دهم که به کانادا یا آمریکا رفته‌ام. روز بعد ایشان آمد و پاس‌شان را از دور به من نشان داد. من قبلاً به محافظم آقای زاکاریان زنگ زده بودم ایشان هم آن جا بودند. من مهر کانادا یا آمریکا بر روی آن ندیدم. گفتم من پاس ایرانیت را می‌خواهم ببینم گفت یادم رفته نیاوردم. از ایشان پرسیدم باز هم به ایران می‌روید؟ گفت: به جان دوتا دخترهایم به ایران نرفتم. گفتم بگو به جان شاه تا من باور کنم. ایشان به جان شاه قسم خوردند. مدتی گذشت من در بیمارستان عمل کرده بودم. سال ۱۹۹۸ یا ۱۹۹۹ درست به یاد نمی‌آورم، باید از دکترم بپرسم. خانم ایشان را دیدم. گفتم خانم صدری سلام. به من گفت: به من نگو خانم صدری من از ایشان طلاق گرفته‌ام. از حال آقای صدری پرسیدم گفت ایشان در ایران هستند. من بلافاصله

که برای همکاری زیر فشار قرار گیرند یا اگر با خانواده‌ی خود ارتباط داشته باشند از طریق آن‌ها و اوایک سعی کند با آن‌ها تماس بگیرد و یا اگر خودشان به ایران سفر کردند در موقع بازگشت زیر فشار قرار بگیرند تا با اوایک همکاری کنند. از سال ۱۹۹۷ به بعد به دنبال حکم می‌کونوس و اخراج ۴ دیپلمات ایران از آلمان و تبلیغات در تمام جهان، دولت ایران سعی می‌کند مراکز جاسوس خود را در مراکز دولتی از جمله کنسولگری‌ها و سفارت‌خانه‌ها مستقر نکند.

شهادت اولین شاهد در ساعت ۱۰:۱۵ پایان یافت.

سپس متن ترجمه شده‌ی مکالمه‌ی تلفنی عطائی و ناصری که جلسه‌ی پیمس در دادگاه پخش شده بود خوانده شد.

شهادت خانم الپانیان

در ساعت ۱۱:۰۰ شاهد بعدی به دادگاه فرا خوانده شد. خانمی با لباس استتار نظامی و کلاه کار نظامی همراه با مردی که محافظش بود وارد سالن شد و در جایگاه شهود نشست، کلاهش را برداشت و روی میز گذاشت.

وی در پاسخ به سوالات گفت من متولد ۱۹۴۲ و خانه‌دار هستم. در حدود ۱۵ سال پیش با متهم آشنا شدم. ایشان کم و بیش به جلسات می‌آمدند. کم کم این آشنایی حالت همسنگری و صمیمیت به وجود آورد. حدود ۷ یا ۸ سال پیش که همراه با حدود ۱۵ نفر در خانه ایشان بودیم - حدود سه روز از قتل شخصی به نام دکتر مظلومان می‌گذشت - من چون تشنه بودم به اتفاق محافظم آقای زاکاریان، به آشپزخانه رفتم، آقای صدری که یک بلوز قرمز پوشیده بود به یخچال تکیه داد و گفت می‌خواهم با شما صحبت کنم من گفتم می‌توانید صحبت کنید. ایشان گفتند مایلم با شما تنها صحبت کنم من به آقای زاکاریان به زبان ارمنی گفتم از اطاق خارج شود ولی پشت در بایستد. ایشان به من گفت من می‌خواهم به ایران بروم. گفتم چطور؟ گفت از شاه که خبری نیست فعلاً که همه چیز سکوت است می‌خواهم بروم مادرم را ببینم و در ضمن پسر عمویی دارم در «ساوا» که ایشان کارهای من را انجام داده است. من هیچ چیز نگفتم. به اطاق پذیرایی باز گشتیم. یکی یک پیک ویسکی خوردیم و خداحافظی کرده و

نگاهی دیگر به

صف بندی‌های درون اپوزیسیون

نیز در پیوند تنگاتنگ با سیاست‌های قدرت‌های جهانی و خصوصاً آمریکا قرار دارد. از این رو نیز بخت نیروهای سلطنت طلب در ایفای نقشی مؤثر در صحنهٔ سیاسی ایران بیش از هر چیز به سیاست خارجی دولت آمریکا (و نتایج و تبعات نامعلوم آن) گره خورده است.

اما سقوط سریع رژیم‌های طالبان و صدام، دسته دیگری از نیروها و عناصر اپوزیسیون را، که چه بسا هیچ‌گونه سازگاری سیاسی و یا طبقاتی با سلطنت طلبان نیز ندارند، به این صرافت انداخت که با توسل به دخالت نظامی آمریکا، ایران را نیز می‌توان از شر وجود جمهوری اسلامی رها ساخت. اردو زدن لشکریان آمریکا در پشت دروازه‌های شرقی و غربی کشور و تداوم تهدیدات آن علیه ایران، این گمان و یا قرینه سازی ساده‌اندیشانه را دامن زد. لکن این دسته از نیروهای اپوزیسیون، جمع همگونی راتشکیل نمی‌دهند. در میان آنها، گرایش‌های جمهوریخواه، دموکرات، لائیک و حتی مذهبی، با انگیزه‌های گوناگون، مشاهده می‌شود. انگیزه بخشی از آنان، چیزی جز خلاصی از دست حاکمیت استبداد مذهبی، به هر طریق و به هر قیمت ممکن، نیست. استیصال در برابر فشارهای زندگی روزمره، نبود چشم‌اندازی روشن به لحاظ فردی یا اجتماعی و نومییدی از جریان‌ات اپوزیسیون موجود در داخل و خارج کشور، آنها را دست به دامان قدرت‌ها و دخالت‌های خارجی می‌کند. برخی برای توجیه توسل به دخالت بیگانگان، منطبقاً با "دفع افسد به فاسد" و یا "انتخاب بین بد و برتر" را پیش می‌کشند، و برخی نیز ملاحظات گروهی مقطعی و یا حسابگری‌های کوتاه‌مدت را مبنای موضع‌گیری‌هایشان قرار می‌دهند ... در هر حال، توسل این بخش از اپوزیسیون به مداخله نظامی آمریکا جهت تأمین دموکراسی در ایران نیز، در عمل، معنایی جز معامله استقلال با دموکراسی ندارد، آن هم نوعی از

نیروهای طرفدار پادشاهی الزاماً تنها "آلترناتیو" مورد نظر و مطلوب آمریکا محسوب نمی‌شوند، ولی اینها بیشترین بهره‌برداری سیاسی و تبلیغاتی خودغرضانه از تحولات اخیر منطقه را به عمل می‌آورند. علاوه بر پیوندهای سنتی سیاسی و ایدئولوژیک که طرفداران سلطنت در ایران را به جمهوریخواهان آمریکا نزدیک می‌کند، اتخاذ و اجرای سیاست امپریالیستی جدید مبتنی بر یکجانبه‌گرایی و نظامیگری و تأمین سلطه بلامنازع آمریکا در جهان و بویژه در خاورمیانه از سوی دولت جرج بوش، برای سلطنت طلبان از آن گونه "امدادهای غیبی" است که معمولاً سردمداران جمهوری اسلامی از آن سخن می‌گویند.

جدداً از این بحث که رژیم پادشاهی سابق، در عمل، تا چه اندازه لائیک بوده است، طرفداران نظام سلطنتی جزو نیروهای لائیک به حساب می‌آیند. در واقع، عملکرد دهشتناک حکومت اسلامی طی ۲۵ سال گذشته نیز جدایی دین از دولت را به صورت وجه مشترک غالب نیروهای اپوزیسیون در داخل و خارج کشور در آورده است. سلطنت طلبان نه فقط با نفی انقلاب بهمن - که به رغم استقرار جمهوری اسلامی، آزادیخواهی از انگیزه‌ها و شعارهای اصلی آن بوده است - بلکه با دفاع از یک نظام موروثی در تعارض آشکار با اصل حاکمیت و انتخاب آزاد مردم (که تعیین و عزل حاکمان از جمله معیارهای آنست) قرار می‌گیرند. بنابراین، صرف‌نظر از عملکرد واقعی نظام مورد نظر آنها و گذشته از لفاظی‌ها و ژست‌های دموکرات منشانه‌شان، این جریان‌ات جزو نیروهای دموکراتیک اپوزیسیون محسوب نمی‌شوند. اما مهمترین ویژگی آنها، وابستگی آنهاست. چه نه تنها استمرار فعالیت سیاسی و تبلیغاتی آنها نیازمند کمک‌های خارجی است بلکه استراتژی آنها در مورد سرنگونی رژیم و تبدیل شدن به آلترناتیو آن

تحولات اخیر در ایران و در جغرافیای سیاسی منطقه‌ای که ایران در مرکز آن واقع شده، تغییرات و جابه‌جایی‌های چشمگیری در درون اپوزیسیون جمهوری اسلامی را نیز موجب شده است. این جابه‌جایی‌ها و تغییر مواضع، صف بندی‌های تازه‌ای را در میان اپوزیسیون پدید آورده، یا رقابت‌ها و مرزبندی‌های موجود درون آن را شفافیت بیشتری می‌بخشد، و در نهایت، می‌تواند در قدرت مقابله مجموعه اپوزیسیون و یا هریک از نیروهای عمده آن، با رژیم حاکم، تأثیرات مهمی برجای گذارد. البته، این روند گسست و پیوسته‌ها، خاصه تا جایی‌که به تأثیرپذیری از تحولات و عوامل خارجی و منطقه‌ای برمی‌گردد، هنوز پایان نیافته است. با این همه، ضمن تعقیب روند تغییرات می‌توان، با مکتبی کوتاه، صف بندی‌های کنونی درون اپوزیسیون را از نظر گذراند. بررسی امکانات و زمینه‌های واقعی گسترش همکاری‌ها و ائتلاف‌ها در میان این صفوف نیز، چنین نگاهی را ضروری می‌سازد.

پس از لشکرکشی وسیع دولت آمریکا و متحدانش به منطقه و سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان و رژیم صدام حسین در عراق، امیدهای تازه‌ای در مورد سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن، از طریق عملیات نظامی مشابه از جانب آمریکا، در میان بخشی از اپوزیسیون رژیم پدیدار گشت. گروه‌ها و جریان‌ات سلطنت طلب، عمده نیروهای این بخش از اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند. اگرچه جنایات و تبهکاری‌های خود جمهوری اسلامی، در واقع، عامل اصلی تداوم و تقویت پایگاه بازماندگان رژیمی بوده که در پی انقلاب توده‌ای ۱۳۵۷ واژگون شده است. اما کاملاً آشکار است که سیاست‌ها و اقدامات دولت جمهوریخواه آمریکا طی دو سال گذشته، امیدواری‌های جریان‌ات سلطنت طلب را در مورد برگرداندن تاریخ به عقب و بازگشت به قدرت دو چندان ساخته است. با این که

“دموکراسی” که ارتش آمریکا می‌خواهد همراه با بمباران، کشتار و ویرانگری به ارمغان آورد. چگونگی فعالیت و تأثیر گذاری این دسته از اپوزیسیون هم، بر مبنای آنچه گذشت، به سیاست خارجی آمریکا و پیامدهایش ارتباط می‌یابد. در همین حال، آن دولت و همچنین جریانات طرفدار سلطنت خواهندکوشید که، حتی الامکان، گروه‌هایی از این دسته از اپوزیسیون را نیز به همکاری و همراهی با خود بکشانند که مقابله با آن نیز تلاش افزونتری از سوی اپوزیسیون مستقل و دموکرات را ایجاب خواهد کرد.

از سوی دیگر، تحولات و رویدادهای اخیر در داخل نیز، تغییرات و جابه‌جایی‌های افزونتری را در صف‌بندی‌های درون اپوزیسیون به وجود آورد. اگر روی کار آمدن دولت خاتمی، صرفنظر از دیگر تبعات آن، باعث پراکندگی و تشتت بیشتر در بین اپوزیسیون، و حتی دنباله‌روی بخش‌هایی از آن از جناحی از حکومت، شده بود، آشکار شدن ناتوانی اصلاح طلبان حکومتی و شکست اصلاحات در جمهوری اسلامی نیز، به نوبه خود، موجب تغییرات تازه‌ای در آن صف بندی‌ها شده است. آشکار شدن قطعی بن‌بست اصلاحات در رژیم حاکم، غالب نیروها و سازمان‌های اپوزیسیون را به تعویض، برکناری و یا براندازی کلیت جمهوری اسلامی و جایگزینی آن به وسیله نوع دیگری از حکومت جمهوری، متقاعد و مصمم ساخته است.

اپوزیسیون جمهوریخواه، که وسیع‌ترین بخش مخالفان جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور را تشکیل می‌دهد، خود طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرد. دسته‌ای از آن، همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، خواهان دخالت قدرت‌های خارجی برای تغییر رژیم در ایران است و به همین دلیل نیز، از صفوف اپوزیسیون مستقل خارج می‌شود. جریانات و عناصر دیگری از همین طیف، هرچند که دیگر امیدی به تحول رژیم وجود ندارند، خواستار جایگزینی آن با شکل دیگری از حکومت مذهبی، مثلاً جمهوری اسلامی به اصطلاح

“ملايم” یا “معتدل” و یا جمهوری اسلامی دموکراتیک، هستند. این جریانات اگرچه جمهوریخواه و مستقل‌اند ولی، طبعاً، در زمره نیروهای اپوزیسیون لایبک قرار نمی‌گیرند و، به لحاظ نظری و ایدئولوژیک، همگونی‌هایی را با برخی از اصلاح‌طلبان حکومتی حفظ می‌کنند.

گرایش‌ها و گروه‌های دیگری در اپوزیسیون جمهوریخواه وجود دارند که طرفدار جدایی دین از دولت و استقرار جمهوری لایبک هستند- و بنابراین با جریاناتی که خواستار نوعی جمهوری اسلامی “ملايم” اند اختلاف نظر دارند - ولی از لحاظ خط مشی سیاسی نزدیکی‌هایی را با دسته اخیر نشان می‌دهند. این گرایش‌ها، ضمن مرزبندی با کلیت جمهوری اسلامی، هنوز امیدواری‌هایی را نسبت به پاره‌ای از دستجات حکومتی اصلاح طلب، با خود حمل می‌کنند. آنچه که ظاهراً در توجیه این گونه امیدواری‌ها عنوان می‌شود، تلاش برای جذب و جلب همکاری بخشی از اصلاح طلبان حکومتی و، از این راه تقویت اپوزیسیون و، احياناً، تعقیب مسالمت‌آمیز تغییر رژیم است.

جای دنباله روی عملی از اصلاح طلبان حکومتی، این بار، نوعی سازش و همکاری با آنها مطرح می‌شود. اما، در حالی که همین اصلاح طلبان، ضمن اعتراف به شکست خویش، باز هم سهمی از اقتدار سیاسی و موقعیت‌های اقتصادی را در چنگ خود داشته و همچنان از موجودیت رژیم دفاع می‌کنند، امید بستن به ایفای نقش آنها در تغییر رژیم، در بهترین حالت، معنایی جز توهم پراکنی ندارد. در روند تجزیه اجتناب ناپذیری که جناح حکومتی اصلاح طلب طی کرده و می‌کند، تنها راهی که برای این دسته از اصلاح‌طلبان (مورد نظر گرایش‌های معینی از اپوزیسیون) باقی می‌ماند، کنار رفتن از قدرت و پذیرفتن مواضع اپوزیسیون است و نه بالعکس.

لکن علت اصلی مصالحه جویی‌های گروه‌هایی از اپوزیسیون با بخش‌هایی از قدرت حاکم، چیز دیگری است که سابقه‌ای طولانی در تاریخ معاصر ایران داشته و

بیماری “دنباله روی از قدرت” نام دارد. جریاناتی از اپوزیسیون که عملاً اعتقاد چندانی به مبارزه و قدرت مردم ندارند، همواره به دنبال قدرتی می‌گردند تا خود را به قبای آن بیاویزند و، از این طریق، جایی برای خود در صحنه سیاسی دست و پا کنند. از این نظر، وجه تشابهی نیز بین سلطنت طلبان و برخی گروه‌های جمهوریخواه اپوزیسیون مشاهده می‌شود، با این تفاوت که یکی در پی استمداد از قدرتی خارجی (دولت آمریکا) و دیگری در جستجوی جلب نظر و مساعدت قدرتی داخلی (اصلاح طلبان حکومتی) است. گرایش دنباله روی از قدرت، که بی‌ارتباط با مصلحت طلبی‌های رایج در عرصه سیاسی نیست، به سهم خود، موانعی بر سر راه ائتلاف‌های وسیع‌تر در صفوف اپوزیسیون ایجاد می‌کند، ولی در صورت شکل‌گیری ثقل نسبتاً نیرومندی از گرایش‌های مستقل، دموکرات و لائیک اپوزیسیون، دامنه تأثیرگذاری آن هم محدودتر می‌شود.

چگونگی برکناری و یا براندازی جمهوری اسلامی نیز، از جمله مسائل عمده مورد اختلاف در طیف نیروهای اپوزیسیون جمهوریخواه است. پیداست که اکثریت عظیم توده‌ها و غالب گرایش‌های اپوزیسیون، خواستار تغییر این رژیم با مسالمت بیشتر و خونریزی هرچه کمتر هستند. برخی از این نیروها، ضمن تأکید بر همین نکته، همه اشکال مبارزه مردم برای تغییر رژیم، و از جمله توسل به قهر، را حق مردم و مجاز می‌شمارند. اما برخی دیگر، با طرح مخالفت با هرگونه قهر و خشونت و براندازی، و مطلق کردن “مبارزه مسالمت آمیز”، چنین حقی را، حتی به عنوان آخرین چاره‌رهای مردم از دست رژیم، به رسمیت نمی‌شناسند. در هر حال، جدا از ادامه اختلافات و بحث‌های جریانات اپوزیسیون در این زمینه، شاید بتوان گفت که سرسختی و پافشاری جمهوری اسلامی در تداوم خشونت و سرکوب از یکسو، و اقدامات و ابتکارات خودجوش مردم در مقابله با آن از سوی دیگر، بیشتر تعیین کننده خواهند بود.

چنان که ملاحظه می‌شود، عنوان "جمهوریخواه" و طیف اپوزیسیون موسوم به جمهوریخواه، نیروها و گرایش‌های گوناگون و متفاوتی را شامل می‌گردد. عنوان "جمهوریخواه" گرچه با به رسمیت شناختن دستاورد تاریخی عمده انقلاب بهمن، مرزبندی روشنی با دستجات اپوزیسیون سلطنت طلب ترسیم می‌کند، ولی در رابطه با ترکیب درونی اپوزیسیون طرفدار جمهوری، هنوز بسیار کلی و مبهم است. برای بررسی جایگاه اپوزیسیون ترقیخواه و پیشرو، که مجموعه نیروهای دموکرات و چپ را در بر می‌گیرد، تأکید بر خصلت‌ها و ویژگی‌های بیشتری ضروری می‌نماید. استقلال، دموکراسی و لائیسیته از جمله مهمترین این ویژگی‌هاست.

تحولات اخیر منطقه و خطرات تهاجم نظامی و مداخله مستقیم قدرت‌های خارجی، همان‌طور که در بالا اشاره شده، مسئله استقلال، یعنی حق حاکمیت، تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت آزاد مردم ایران فارغ از مداخلات بیگانگان را، اهمیت و ضرورتی تازه بخشیده است. تهدیدات و فشارهای خارجی اخیر اگرچه رژیم حاکم را نیز بیشتر منزوی و تضعیف کرده، ولی به نگرانی‌های جدی در میان نیروهای اپوزیسیون که از حق حاکمیت و اراده و انتخاب آزاد مردم دفاع می‌کنند، در مورد خطر دخالت‌های بیگانه دامن زده است. از همین رو نیز، تقسیم بندی و تفکیک مجموعه اپوزیسیون، به گرایش‌های مستقل و وابسته، موضوعیت روز پیدا کرده است.

آشکار است که مهمترین مانع تکامل و تحول دموکراتیک جامعه ما، رژیم استبداد مذهبی حاکم بر آنست و برداشتن این مانع، یعنی برچیدن بساط جمهوری اسلامی، هدف مقدم و اساسی اپوزیسیون ترقیخواه محسوب می‌شود. تطابق مقطعی این هدف با مقاصد خودغرضانه هیأت حاکمه آمریکا در مورد تغییر رژیم در ایران، به معنی همسویی این اپوزیسیون با امپریالیسم نیست. همان گونه که دفاع اپوزیسیون از حق حاکمیت و استقلال میهن به مفهوم همصدایی با رژیم جمهوری اسلامی نیست. (که ضمناً استقلال حاصل از

انقلاب بهمن را نیز ملعبه ماجراجویی‌های خود ساخته است)، مبارزه مستقل و مستمر آن برای تغییر رژیم نیز، همراهی با دولت آمریکا به حساب نمی‌آید. اپوزیسیون مستقل و دموکرات نمی‌تواند بین جمهوری اسلامی و آمریکا، یکی را "انتخاب" کند. اپوزیسیون مستقل و جدی، اساساً، یک طرف این انتخاب است.

در همین جا می‌توان اشاره کرد که دفاع از استقلال و یا مستقل بودن نیروهای اپوزیسیون، به معنی نفی هرگونه ارتباط و مذاکره آنها با نیروها، احزاب و حتی دولت‌های خارجی نیست. بسیج افکار عمومی بین‌المللی و جلب پشتیبانی وسیع جامعه جهانی در مبارزه برای براندازی جمهوری و استقرار دموکراسی و آزادی در ایران، که از جمله وظایف مهم نیروهای اپوزیسیون، خاصه در خارج از کشور است، چه بسا تماس و مذاکره و برقراری رابطه با محافل و مجامع بین‌المللی و سازمان‌ها و دولت‌های خارجی را ضروری می‌سازد. به علاوه، چنان که مثلاً در تحولات منطقه‌ای اخیر و در پی اشغال خاک عراق توسط آمریکا و بریتانیا، در مورد نیروهای کرد اپوزیسیون ایرانی مستقر در عراق مشاهده شد، بعضی شرایط و موقعیت‌های خاص نوعی از ارتباط با قدرت‌های خارجی را ناگزیر می‌کند. با اینهمه و با یادآوری خاطرات و تجربیات تلخ گذشته درباره وابستگی بعضی از احزاب و نیروهای سیاسی به بیگانگان، باید افزود که برقراری این قبیل روابط و مذاکرات بایستی به صورت علنی و با حفظ استقلال و ابتکار عمل نیروهای اپوزیسیون، و طبیعتاً، در جهت گسترش و تقویت مبارزات آزادیخواهانه مردم باشد. حساسیت‌های موجود در این زمینه، بیجا نیست و خود جریان‌ها مستقل باید شفافیت در برقراری این گونه مناسبات و شرایط و نتایج آنها را مراعات و مراقبت کنند.

تأکید بر ویژگی دموکراتیک در تفکیک و تمایز صفوف اپوزیسیون جمهوریخواه، صرفاً یک تأکید لفظی، و یا تنها برای نشان دادن موضوع اصلی دعوی بین اپوزیسیون و رژیم، نیست. در میان مجموعه این بخش از

اپوزیسیون هم، عناصر و گرایش‌هایی یافت می‌شود که اساساً دموکرات نیستند. وانگهی برخی از نیروهای درون این بخش نیز، با آن که دموکراسی و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک را، به طور کلی، در سیاست‌ها و برنامه اعلام شده‌شان منظور می‌کنند، به دموکراسی به عنوان کلیتی تجزیه ناپذیر باور ندارند و یا به همه معیارها و الزامات رعایت آن حقوق، گردن نمی‌گذارند. تأکید صریح بر لائیسیته نیز از همین روست. هرچند که برقراری دموکراسی و آزادی، بنا به تعریف، مستلزم جدایی دین از دولت و لائیک بودن نظام سیاسی است، اما نباید فراموش کرد که گروه‌هایی از اپوزیسیون جمهوریخواه هنوز هم سودای نوعی از تلفیق دین و دموکراسی را در سر می‌پرورانند. فراتر از این، تجربه مشخص خود رژیم جمهوری اسلامی، با بهای بسیار سنگین، به همگان آموخته است که "دموکراتیک" و "لائیک"، تنها یک "کلمه" نیستند که به عنوان نظام افزوده و یا از آن کاسته شود بلکه بیانگر عمق و دامنه‌ای هستند که بین این رژیم و نظام مورد نظر اکثریت جامعه، فاصله می‌اندازد. جمهوریخواهان دموکراتیک، لائیک و مستقل خواستار استقرار چنان نظامی هستند و برای تحقق آن مبارزه می‌کنند.

با توجه به آنچه گذشت و با در نظر گرفتن اختلافات نظری و سیاسی موجود در بین گرایش‌های گوناگون درون اپوزیسیون جمهوریخواه درباره نظام جایگزین و چگونگی نیل به آن، روشن است که اتحاد یا ائتلاف بین همه جمهوریخواهان میسر و عملی نیست، و کوشش‌های خودبینانه یا خیرخواهانه در این باره نیز نمی‌تواند راهگشا باشد. اما نیروها و گرایش‌هایی از اپوزیسیون که برای برچیدن بساط رژیم استبداد مذهبی و برقراری جمهوری دموکراتیک و لائیک مبارزه می‌کنند، مجموعه نسبتاً بزرگی را تشکیل می‌دهند که می‌توانند با گسترش همکاریها و ائتلاف‌های فیما بین خود، در جهت ایجاد آلترناتیو مستقل مؤثر و معتبری گام بردارند. تلاش نیروهای چپ و دموکرات در این مسیر نیز بیش از پیش ضرورت می‌یابد.

به بهانه کنگره فوق العاده اکثریت

جمهوری خواهی آری اما کدام جمهوری؟

احمد آزاد

تحولات دو سه ساله اخیر در ایران و منطقه، تغییرات جدی را در وضعیت سازمان ها و احزاب سیاسی ایران بدنال داشته است. این تغییرات بویژه در زمینه سیاست و نگاه به روند تحولات در ایران، در آن دسته از سازمان های سیاسی که بر پایه «امکان تحول رژیم از درون» حرکت می کردند، بارز است. سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت از جمله سازمان های سیاسی است که در چند سال اخیر با بحران جدی سیاسی در درون خود مواجه شده است. این بحران پس از کنگره ششم سر باز کرد و با بن بست کنگره هفتم به اوج خود رسید. و اکنون سازمان اکثریت در پی برگزاری کنگره فوق العاده است.

منطق برگزاری یک کنگره فوق العاده را باید در دل بحران سیاسی درونی و ناهمخوانی سیاست رسمی با شرایط روز، جستجو کرد. اسناد مصوبه کنگره ششم اساسا هیچ ربطی به شرایط کنونی در ایران ندارند و عمدتا بر پایه همراهی و همگامی با اصلاح طلبان در قدرت، تنظیم شده اند. کنگره هفتم هم هیچ سندی را تصویب نکرد و این مهم را به یک کمیسیون ۱۹ نفره واگذار کرد. سند سیاسی مصوب این کمیسیون نیز اگر چه نسبت به سند سیاسی کنگره ششم چرخش جدی به سوی فاصله گیری از نگاه به «قدرت» و «امکان تحول رژیم از درون» بود، ولی بدلیل نوعی تعادل قوا در کمیسیون، صراحت و دقت

لازمه را نداشت و در عمل نیز کمیته مرکزی منتخب به این سند سیاسی پایبند نماند. در نتیجه در فاصله یکسال گذشته، رهبری اکثریت نتوانست یک خط سیاسی مشخصی را پیگیرد و جابجا نشانه هایی از سیاست قدیم بروز می کرد، که آشکار ترین آن شرکت در انتخابات شوراها و شهر و روستا بود.

عدم شرکت مردم در انتخابات شوراها و شهر و روستا، پایان یک دوران از کشاکش های سیاسی در درون اپوزیسیون پیرامون چگونگی روند تحولات درون حکومت بود. همچنین اعلام شکست سیاستی بود که خود را با امکان اصلاح از درون رژیم و یا به بیان روشنتر «امکان استحاله رژیم از درون» تعریف می کرد. در این بخش از نیروهای سیاسی اپوزیسیون، سازمان اکثریت تنها نبود و بحران ناشی از این شکست به دیگر سازمان ها این طیف نیز سرایت کرد. ولی ویژگی سازمان اکثریت باعث شد تا این بحران زودتر خود را علنی کند.

مولفه های این بحران عمدتا بر شکست سیاست «استحاله رژیم از درون» و لزوم دست یابی به یک آلترناتیو دیگر قرار دارد. اگر تا امروز گرانیگاه تحولات در بالا (قدرت حاکم) جستجو می شد، اکنون باید بدنال گرانیگاه در پائین (مردم) بود. کاری به مراتب مشکلتر و پیچیده تر.

این طیف از اپوزیسیون در ادامه تحولات درونی خود به سرعت به جمهوری خواهی روی آورد. البته در گذشته نیز جمهوری خواه بود، ولی بدنال نوعی جمهوری اسلامی دمکراتیک یا بقبول اصلاح طلبان، «مردم سالاری دینی» بود و خود را شریک و همراه اصلاح طلبان دینی می دید. اکنون با شکست اصلاح طلبان، به جمهوری بدون دین روی آورده اند. از آنجا که تغییر و تحولات بیرونی عامل اصلی رویگردانی این طیف اپوزیسیون از سیاست های گذشته خود بود، طبعا بخشی از مولفه های سیاست قبلی، که همانا همراه کردن بخشی از اصلاح طلبان با این جمهوری خواهی و تغییر مسالمت آمیز رژیم باشد را همچنان در سیاست های اینان می توان دید. انتشار بیانیه «برای اتحاد جمهوری خواهان» که عمدتا از سوی فعالین سیاسی این

طیف تنظیم شده بود، مورد استقبال نیروهای گوناگون همین طیف قرار گرفت، بخش وسیعی از فعالین اکثریت نیز این سند را امضاء کردند. طبعا چنین حرکتی تاثیر خود را بر کنگره فوق العاده اکثریت خواهد گذاشت.

مباحث تدارکاتی این کنگره فوق العاده، اما از غنای چندی برخوردار نیست. البته باید توجه داشت که بخشی از مباحث این کنگره عملا در بیرون از این کنگره و در جریان مباحث بیانیه «برای اتحاد جمهوری خواهان» صورت می گیرد. در واقع نزدیکی زمان برگزاری این کنگره و جلسه عمومی آن بیانیه، تاثیرات معینی را در هر دو جریان بدنال خواهد داشت

محور اصلی مباحث کنگره اکثریت حول چه خواهد بود؟ در اولین قدم سند پیشنهادی، گفتمان «امکان تحول از درون رژیم» را رد می کند و خواستار برکناری جمهوری اسلامی و شکلگیری یک جمهوری دمکراتیک، لائیک و فدرال در ایران می شود. تا کنون در هیچ یک از اسناد سازمان اکثریت به این صراحت به حذف رژیم اسلامی و شکلگیری یک رژیمی دمکراتیک و لائیک و فدرال، اشاره نشده بود. سازمان اکثریت تا کنون آلترناتیو این حکومت را از درون آن جستجو می کرد. سند پیشنهادی، آلترناتیو را در خارج از حکومت می داند و به همین دلیل نیز شکلگیری یک جبهه وسیع از جمهوری خواهان دمکراتی، که بدنال نظامی متکی بر دمکراسی، لائیسیتیه و جمهوریت هستند، را پیشنهاد می کند.

اما دو نکته درسند پیشنهادی کمیسیون همچنان نشان از تداوم تفکر قدیمی دارد: اولاً سند با صراحت کامل با کلیت رژیم جمهوری اسلامی برخورد نمی کند. اگرچه جمهوری اسلامی را مانع اصلی استقرار دمکراسی در ایران می شناسد، ولی بند سه به گونه ای طرح می شود که گویا در درون حکومت جریانهای خواهان حکومت دینی نیستند. این بند ظاهرا برای کشیدن خط و مرز با اصلاح طلبان و گفتمان «مردم سالاری دینی» است. ولی اولاً این گفتمان فقط در درون حکومت نیست و بخش قابل توجهی از اصلاح طلبان و متفکرین خارج از حکومت نیز بر این

بقیه از صفحه ۷..... در برلن.....

شهادت فریدون صارمی

شاهد در پاسخ به سوالات گفت من فریدون صارمی ۶۴ ساله ساکن هامبورگ و ۲۸ سال است که صدی را می‌شناسم. من در آن زمان دیپلمات دوم در کنسولگری ایران در هامبورگ بودم.

شاهد در آخرین قسمت بازجویی پس از سؤال و جواب‌های مکرر بالاخره گفت: ساواکی بودم و در کنسولگری هامبورگ همان مقامی را داشتم که صدی در برلن داشت و به کارم افتخار می‌کنم.

شاهد در ادامه‌ی پاسخ به سئوالات گفت: صدی بعد از انقلاب نقاط مختلفی را برای زندگی انتخاب کرد و سر انجام ساکن برلن شد. او در سال ۱۹۹۸ به هامبورگ آمد و ساکن آن جا شد و چند ماه هم ماند و سپس به برلن بازگشت. آخرین بار که او را دیدم در خانه‌ی **علی زاهدی** بود. بله درست است که در بازجویی ۱۳ مه ۲۰۰۲ گفتم حدود سه هفته پیش او را دیدم. کار راحتی نبود که بفهمم او برای جمهوری اسلامی جاسوسی می‌کند. نه او قبلا جاسوس نبود او کارمند بود.

یک بخش از بازجویی او در ۱۳ مه را می‌خوانند: **جمال مبینی** یکی از کارمندان قدیمی ساواک است. حدود ۶۹ سال دارد و بعد از انقلاب هم یعنی تا سال ۲۰۰۰ برای اوواک کار می‌کرد و مقام بالایی در اوواک داشت و مشاور امنیتی علی خامنه‌ای بود.

من این را تایید من کنم. این مطلب را از صدی شنیدم و خودم از ایران این اطلاع را دریافت نکردم. اختلاف من و پسر فریبرز با آقای **مبینی** به این شدت نبود. اختلاف در چهار چوب کار سیاسی بود نه خصوصی. او از نظر سیاسی مقام بالاتری از من داشت. در جلسه‌ی که **سیروس افخمی** عنوان کرد که جمهوری اسلامی در ما رخنه کرده، آقای صدی گفت: هر کس این را می‌گوید باید مدرک داشته باشد. تصور نمی‌کنم من در آن جلسه شرکت داشتم. این جلسه در دوسلدورف بوده باید از خودشان بپرسید. پسر من چون در شورای مشروطه خواهان آلمان به عنوان دبیر تبلیغات انتخاب شده بود در آن جلسه شرکت کرده بود.

س: این گفته‌ی شما در بازجویی ۱۳ مه ۲۰۰۲ می‌باشد: **حسن عطائی** که اسم خود را **ایرج هنرفکر** گذاشته می‌تواند در مورد فعالیت صدی اطلاع دهد. من مطمئن هستم که حسن عطائی مدت ۲۳ سال است برای جمهوری اسلامی کار می‌کند

بقیه در صفحه ۱۸

مقاومت چندان نکند و با کمترین هزینه کنار رود. ممکن است مقاومت بسیار کند و در نتیجه هزینه سنگینی را بر مردم این مرز و بوم تحمیل کند. مهم این نکته است که تداوم این حکومت، خود هزینه سنگین جانی و مالی بر گرده مردم ایران گذاشته و می‌گذارد. این حق مردم است که در مقابل خشونت حکومتی از خود دفاع کنند. اما از آنجا که باید مردم کمترین هزینه را در تغییر رژیم بپردازند، تاکید ما در تحولات سیاسی بر گذار مسالمت آمیز است. این صرفاً یک تاکید است که بیانگر خواست ما است. ولی آنچه که در عمل تعیین کننده خواهد بود، سطح مبارزه مردم و میزان مقاومت حکومت است.

امروزه در بین نیروهای اپوزیسیون، جریان‌ات و گرایش‌اتی از نفی تمامیت رژیم و برقراری جمهوری دمکراتیک و لائیک منکی بر رای مردم دفاع می‌کنند. در مقابل هستند نیروهای جمهوری خواهی که همچنان نیم نگاهی به قدرت داشته و یا بدنبال همگامی با اصلاح طلبان درون رژیم هستند. این وضعیت در درون سازمان اکثریت نیز وجود دارد. آن بخش از اکثریت که در گذشته ساکن دار سیاست «اتحاد و مبارزه» با خمینی و رفسنجانی و خاتمی بود، امروز یقیناً می‌کوشد تا در سند نهایی همچنان راه را برای چرخش سیاسی و کوک کردن ساز قدیمی، باز گذارد. کوشش جناح چپ اکثریت در صراحت بخشیدن به موضع این سازمان در مقابل تمامیت جمهوری اسلامی و مطلق نکردن «گذار مسالمت آمیز»، که ریشه در سیاست همگامی با اصلاح طلبان داشته است، امکان اتخاذ سیاستی دیگر را در سازمان اکثریت فراهم می‌کند. پس از انقلاب تا کنون سازمان اکثریت هیچگاه نتوانسته سیاستی درست، منطبق بر تحولات روز و سطح مبارزه مردم اتخاذ کند. اکنون با پایان یافتن افسانه «جمهوری اسلامی»، فرصتی است تا این سازمان یکبار برای همیشه با سیاست های «ضدامپریالیستی خمینی» و «لیبرالی سردار سازندگی» و «اصلاح طلبی خاتمی» خط و مرز روشن بکشد و راه اتخاذ سیاست مستقل از «قدرت حاکم» را برگزیند.

باورند و دوما نیروی درون حکومت را نه با شعار ها که با عملکرد باید ارزیابی کرد. تمامی جناح های رژیم، از ریز و درشت، بر وجه مذهبی آن تاکید و به آن التزام دارند و از زاویه دینی، رژیم جمهوری اسلامی یک حکومت یکپارچه است. پس باید با صراحت تاکید داشت که کلیت این نظام، مانع تحقق دمکراسی در ایران است. این تاکید صرفاً یک تاکید ساده نیست. نیرویی که سال ها بدون اعتقاد به حرکت مردم، سیاست را در سیاست بازی با قدرت حاکم تعریف می کرده است، اگر چه امروز از بد حادثه ناگزیر است سیاستی براندازانه اتخاذ کند، ولی در اولین فرصت و چنانچه خاتمی مکرری ولو بسیار ضعیفتر هم عرضه اندام کند، براحتهی چرخش کرده و مجدداً با قیافه سیاستمداری «واقع بین» در صف مقدم همراهان وی قرار گرفته و دیگران را خشونت طلب و برانداز می خواند. تاکید بر کلیت رژیم به عنوان مانع استقرار دمکراسی د رایران، این اهمیت را دارد که یکبار دیگر بر این تاکید می گذارد که امکان تحول این رژیم از درون، سراپی بیش نیست. دومین مسئله چگونگی برکناری رژیم است. در این مورد تا کنون بحث های بسیاری صورت گرفته است. سند همچنان یک شکل گذار یعنی «گذار مسالمت آمیز» را طرح می کند. سند تاکید دارد که «ما در پی آن نوع تحول سیاسی رادیکال هستیم که بر گذار مسالمت آمیز منکی شود». بین خواست یک نیروی سیاسی و واقعیت های تحول سیاسی تفاوت بسیار است. خوشبخت آن نیروی سیاسی که بتواند تحولات را منطبق بر برنامه های خود هدایت کند!! ولی عمدتاً این آروزی قدیمی سیاستمداران متحقق نمی شود و سیرتحولات منطق خود را دارد. آرزوی همه ما این است که رژیم جمهوری اسلامی فردا صبح در را ببندد و کلید را زیر پا دری بگذارد و برود!! آرزوی همه ما این است که در جریان برکناری جمهوری اسلامی قطره ای خون از دماغ کسی نریزد. ولی این آرزوی ما است. بین آرزوی ما و واقعیت وجودی این رژیم فاصله بسیار است. به همین دلیل هم هیچ نیروی سیاسی نمی تواند برای چگونگی این تحول تکلیف روشن کرد. ممکن است حکومت

دیدگاه

حکومت شورائی : طبقه کارگر در عرصه تولید یا کشورداری

سیروان هدایت وزیری

مسئله حکومت‌داری و چگونگی اعمال هژمونی طبقه کارگر یکی از مسائل با اهمیت می‌باشد که جنبش چپ بطور واقعی و تدقیق شده بدان نپرداخته است. اما خیلی از چپ‌های سنتی از حکومت شورائی بعنوان شکلی از دولت طبقه کارگر دفاع نموده و معتقدند که طبقه کارگر فقط از این طریق می‌تواند ضمن اعمال قدرت سیاسی خود، سوسیالیسم در جامعه را مستقر سازد. در حقیقت به زعم آنان، غیر از این راه، هر شکل دیگری، از کانال‌های بورژوازی خواهد گذشت. و تأکید آنان بر این مسئله است که، مجلس مؤسسان و یا هر مجلس دیگری که از طریق انتخابات عمومی و آراء همگانی تشکیل گردد، برخلاف خرد طبقاتی طبقه کارگر، بالاخص بورژوازی است. از نظر آنان عمومیت بودن تهی از محتوای طبقاتی پرولتاریاست.

جدا از پیش‌بینی‌ها و دکترین این دسته از چپ در نفی مکانیزم‌های عمومیت و اراده‌های همگانی در تشکیل یک ارگان قدرت حکومتی، پروسه عملکرد حکومت شورائی در قالب طبقاتی‌اش، به لحاظ تاریخی شناخته شده است. اگر هم به تاریخ رجوع نشود و بلحاظ برنامه‌ای از دکترین کلاسیک‌ها الگو برداری شود، باز می‌توان گفت که نتایج عملی آن همان تکرار تاریخ می‌باشد. حکومت شورائی در

شوروی سابق، ویتنام، نیکاراگوئه، کوبا، کامبوج و خیلی دیگر کشورهایی که به نحوی سوسیالیستی خوانده شده‌اند، هرکدام به نوبه خود در عدم تأمین دفاع اجتماعی و دموکراسی توده‌ای محک تاریخی دارند. در این کشورها، حزب بجای طبقه کارگر به **ناگزیر** و بنام کمونیسم به حکومت رسیده‌اند. ساختمان سوسیالیسم در تبعات حکومت شورائی‌اش، تاریخاً بیشتر شاهد حکومت‌های تک‌حزبی و توتالیتر بوده است تا حکومت خود طبقه. باید گفت که بطور اجتناب ناپذیر به چنین مکانیزمی منتهی گشته است.

کارگرانی که شب و روز در خطه تولیدند و در چارچوب این یا آن کارگاه و کارخانه بعنوان جزئی از طبقه هویت دارند، نمی‌توانند وقت خود را به مسائل کشورداری و در قالب حکومت شورائی مصرف نمایند. اگر چنانچه این مسئله به جنبه مثبت بوده آن پاسخ دهد، این سؤال مطرح می‌گردد که، ماندن در خطه تولید یا رفتن به هدف کشورداری. اگر تعریف طبقه در لایه‌های آثار مارکسیسم کلاسیک جستجو شود، یک کارگر، هویت طبقاتی‌اش صرفاً در عرصه‌های تولید و تحصیل ارزش اضافی معنی می‌یابد. خارج از این عرصه، جزئی از این طبقه نیست. این مسئله قابل طرح است که، کارگرانی که از درون طبقه، و به هدف اعمال قدرت سیاسی از خطه تولید خارج می‌گردند، و به مجلس حکومت شوراها فرستاده می‌شوند، تا چه حدودی به نفع هم طبقه‌ای خود اعمال نفوذ می‌نمایند، تاریخاً تجاری وجود ندارد. اما این تجربه وجود دارد که، احزاب کمونیست بجای طبقه کارگر وظایف کشورداری را برعهده گرفته‌اند. به این اعتبار که، کمونیست‌ها به اصطلاح منافعی جز منافع طبقه کارگر دنبال نمی‌کنند، بخود برای چنین وظیفه‌ای مشروعیت داده‌اند. در اینجا، ابهامات از این نقطه نظر که، کمونیست‌ها مدافع گرایش انسانی و مدافع جنبه‌های حقوقی آن می‌باشند، وجود ندارد، بهترین انسان‌های مثبت از این قشرند. اما تا آنجائیکه بر اعمال قدرت سیاسی صرف از طرف طبقه کارگر به توسط خود طبقه، اصرار می‌گردد، بدون اینکه واقعه‌ای از این جمله صورت گرفته باشد، تاریخاً جای ابهام می‌باشد. تا آنجائیکه به

مسئله کشورداری مربوط می‌گردد، طبقه کارگر جز تمکین به این یا آن قشر، گروه و حزب چاره‌ای دیگر ندارد. اگر مسئله تمکین در میان نباشد، طبقه کارگر برای حکومت کردن بعنوان طبقه تولیدکننده جز رهائی خود از تولید در ---- کارخانه و کارگاه‌ها راه دیگری ندارد. و باید در امور کشورداری حرفه‌ای گردد. در حقیقت، حرفه‌ای شدن در امور کشورداری نیز بمثابة کنده شدن از سوخت و سازهای تولید، و گسست از طبقه (بخوان طبقه کارگر) می‌باشد.

اگر فرمانروایی سرمایه در شکل عام و جزئی‌اش ----- معنی بلحاظ اینکه گردش سرمایه سازماندهی شود، ندارد، طبقه کارگر برای فرمانروایی باید در کلیت خود از طبقه به معنی کارگری آن، بریده شود و مسیر دیگری را در پیش گیرد و معذورات تاریخی دیگری تکرار نماید. البته، این مسئله قابل درک نیز هست که، کارگری که به فرمانروایی می‌رسد، احساس نزدیکی‌اش بیشتر با کسانی می‌باشد که در گذشته‌اش هم‌قارش بوده‌اند. اما وقوع این مسئله را از اعتبار نمی‌اندازد که، این کارگر دیگر جزئی از طبقه تولیدکننده نیست و بغیر از آن است و فرمانرواست. حکومت شورائی بمثابة شکلی از فرمانروایی طبقه کارگر، نشانه‌ای از مکانیزم گشت قشری از طبقه در خطه تولید و بموازات آن تعطیل تولید ارزش اضافی است. اقدامات طبقه کارگر در تشکیل حکومت به مفهوم تشکیل یک قشر ممتاز در حین تولید و در عین حال رانده شدن آن به حاشیه تولید می‌باشد. پرتاب شدن این قشر به حاشیه تولید، و به هدف کشور داری، استنتاجات معینی را بازتاب می‌دهد. از این جنبه که، این قشر دیگر جزئی از طبقه تولیدکننده نیست، بلکه یک قشر حرفه‌ای در مسائل کشورداری است. کنگره شورائی طبقه کارگر، که به زعم چپ سنتی، بالاترین تصمیم‌گیرنده این طبقه در مسائل کشورداری است، از مجموع این اقشار تشکیل می‌گردد. و بطور واضح‌تر، حکومت شورائی طبقه کارگر، اگر خواهد در چارچوب وسیعی وظایف رهبری جامعه را برعهده گیرد، احتیاج به سه قوه معروف، یعنی قوه مجریه، قوه قضائیه و قوه مقننه دارد. تخصص و حرفه‌ای شدن در این

طریق آراء عمومی و همگانی موجودیت می‌یابد، رسید.

تأکید نیروهای مترقی و آزادیخواه سوسیالیست، بر حاکمیت سیاسی توده‌ای نه بر مبنای پایه‌های طبقاتی، بلکه از زاویه عمومی بودن آن می‌باشد. از این زاویه که این دولت چه برنامه رفاهی عمومی برای عموم مردم ارائه می‌دهد و چه نوع سیستم معینی برای تکامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جامعه مستقر می‌سازد. دولتی که نتواند جامعه را به شیوه هدایت نماید که این جامعه به الگویی از جامعه بشری تبدیل شود، باید همین حالا نبودش را فریاد زد. بی‌شک، دولت مورد نظر چپ سنتی زمینه ساز این فریادها خواهد بود. زیرا که دولت مورد نظر آنان، دولت رفاه نیست. دولت مورد نظر آنان، کپی و کلاسه شده از جزوه "دولت و انقلاب" لنین می‌باشد. برآمد عملی چنین دولتی از لحاظ تاریخی روشن و کلاسه شده است. این دولت تا آنجائیکه به مرزهای دموکراسی توده‌ای و عمومی رسیده است، اجباراً ترمز کرد و دیواره ضحیمی مابین خود و دنیای واقعی را ایجاد نمود، از این جنبه که مبدا به رسالت تاریخی حزب طبقه کارگر لطمه‌ای وارد شود. و نیز بالاجبار راه رشد نعمات اجتماعی و سرمایه‌های عمومی جامعه را مسدود ساخت که به اصطلاح مبدا استثمار انسان از انسان در جامعه دوباره مستقر گردد، در نتیجه با چنین واهمه‌ای، این دولت بر تقسیم فقر عمومی ترجیح داد.

در هر حال، تأکید نیروهای مترقی و آزادیخواه بر مسئله دولت و اعمال دموکراسی توده‌ای، نه بر مبنای تخصصات طبقاتی آن، بلکه بیشتر روی پذیرش اصول جامعه مدنی در چگونگی پیشبرد دموکراسی توده‌ای - اقتصادی آن می‌باشد.

همچنین تأکید روی چنین دولتی به معنای تأکید بر موازین جامعه مدرن بین‌المللی خواهد بود. با این وصف از دولت، نمی‌توان از معجزات آسمانی و اراده قشری از جامعه انتظار داشت. انتظار صرفاً از زوایای پتانسیل‌های تحول پذیر جامعه عمومی است.

ادامه دارد

عمومی و بنا به خواست و اراده مردم تشکیل نشود، طبعاً سرمایه را از شالوده‌هایی گذر می‌دهد که اساساً بوییش به مشام مردم نمی‌رسد. حکومت شورایی به زعم چپ سنتی، نه حکومتی از طریق آراء عمومی و آزادانه مردم، بلکه محصول تنش‌های شرایط اضطراری و غیر معمول می‌باشد. این حکومت به اصطلاح در همان شب سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی تشکیل می‌گردد، بدون اینکه احاد مردم از چگونگی تشکیل آن آگاهی داشته باشند. البته این مسئله جزئی از مفروضات حقیقی است.

چپ سنتی، باید این مسئله را در نظر گیرد که، توده‌ها از هر آحادی که باشند، می‌توانند خود سرنوشت خویش را تعیین نمایند و با رأی و اراده خود دولتی را بخواهند که با خواستشان همگامی داشته باشد. تاریخاً به اثبات رسیده است که حکومت‌ها از مجرای طبقاتی، نتوانسته‌اند اقداماً با خواسته‌های عمومی مردم خود هماهنگ سازند. دولتی که بخواهد از طریق آراء عمومی و به خواست و اراده مردم و احزاب مورد دلخواه خود، عمل نماید، دیگر دولت طبقه نیست، بلکه دولت عموم است. حکومت شورایی مورد نظر چپ سنتی همان دولت است که صرفاً از راه‌های غیرمعمول می‌تواند تشکیل گردد. ممکن است، خیلی از چپ‌های سنتی به این نتیجه رسیده باشند که، "مردم از آگاهی لازم در جهت منافع آنی و آتی خویش برخوردار نیستند، در اینجا فقط کمونیست‌ها هستند که این آگاهی را به توده‌های مردم و از جمله طبقه کارگر انتقال می‌دهند و در این رابطه نوع دولت را مشخص سازند." این نوع دگراندیشی، نه تنها نابخردانه، بلکه تکبرات جاهلانه نیز هست. از این نقطه نظر جاهلانه است که الگوی مشخصی در رابطه با یک دولت مدرن و فراگیر ارائه نمی‌دهند. ولی همواره از شکلی از حکومت الگوبرداری می‌نمایند که جایگاه معینی در منطق بودن آن در تاریخ وجود ندارد. خیلی کودکانه است، یک حکومت یازده ماهه در محدوده پاریس و آن هم در اواخر قرن هجدهم مورد الگو قرار گیرد، اما به نفعی یک دولت عمومی و دلخواه مردم که طبیعتاً از

راستا، جز کنده شدن از خطه تولید نیست. ارتش حرفه‌ای در واقع امر، فرصت کافی برای تولید در کارخانجات را ندارند و باید شکل دائمی بخودگیرند. وقتی که ارتش پرولتاریایی بخواهد بطور حرفه‌ای و دائمی موجودیت یابد، باید به حاشیه تولید رانده شود. در نتیجه رانده شدن در عرصه تولید، بمعنای آن، یعنی تشکیل یک نیرو خارج از طبقه تولید کننده.

در هر صورت، مکانیزم حکومت شورائی و اعمال قدرت صرف طبقه کارگر، چندین مسئله مبهم را با خود به همراه دارد. اول اینکه، طبقه کارگر، به هدف کشورداری باید از تولید کننده شود و قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن به حاشیه تولید پرتاب شوند. دوم اینکه، طبقه کارگر در دوراهی قرار می‌گیرد، تولید یا کشورداری. سوم اینکه، اگر پذیرش قدرت سیاسی توسط طبقاتی از جانب سایر اقشار و طبقات دیگر، مورد مشاجره قرار گیرد، به این زعم که، از راه آراء همگانی و عمومی به سلک قدرت نرسیده است، تمایل به سرکوب بیشتر خواهد شد. چهارم اینکه، به نظام تک‌حزبی، از این جنبه که، طبقه کارگر فقط یک حزب دارد و نه بیشتر، مشروعیت بخشیده و توتالیتاریون بر جامعه حاکم خواهد شد.

نتیجه گیری :

اگر چپ سنتی بخواهد بعنوان یک نیروی جدی مطرح و از جانب مردم کشورمان پذیرفته شود، باید از اصرار ورزیدن روی بعضی از احکام کلاسیک پرهیز نموده و داده‌های مارکسیسم ارتدکسی در خصوص دولت طبقه و نقش انتزاعی طبقاتی کارگران در اعمال قدرت سیاسی در خصوص یک جامعه مدرن و تکامل یافته مورد تدقیق و بازبینی قرار دهد. باید روی این مسئله مکت نماید که، نیروهای بازدارنده نیروهای مولده، آن نیرویی نیست که در یک مجموعه محوری تشکیل شده است، مسئله سرمایه به نحوی به سرنوشت میلیونها انسان بستگی پیدا کرده است. سازماندهی سرمایه، تا آنجائیکه به سرنوشت انسان‌ها در تحصیل یک زندگی مرفه به گردش افتد، باید به خواست مشروع مردم و احزاب توده‌ای تبدیل شود. اشکال سازماندهی سرمایه نه بر بستر یک دولت طبقاتی، بلکه یک مسئله عمومی و طبقاتی است. دولتی، که از طریق آراء

برگرفته از مقاله «عزت و همبستگی»

چاپ شده در «الاهرام» ۲۶ ژوئن تا ۲ جولای ۲۰۰۳

«ادوارد سعید»

عزت و همبستگی

برگردان: مهرنوش کیان

به او می نویسد: «کاری که می کنی بسیار خوب است. من از تو بسیار متشکرم.» آنچه که در تمامی نامه های او (کل نامه ها در روزنامه گاردین به چاپ رسیده است) بسیار درخشان است، مقاومت قابل ستایش مردم فلسطین، مردم عادی که در سخت ترین و وحشتناک ترین شرایط گرفتار آمده اند و با وجود رنج و عذاب بسیار همچنان برای بقا تلاش می کنند، می باشد. ما این روزها در باره «راه صلح» پیشنهادی آمریکا مطالب بسیاری می شنویم و در این میان آنچه که کاملاً از خاطرمان حذف شده این واقعیت است که مردم فلسطین هنوز تسلیم نشده اند و علیرغم تنبیهات مشترک آمریکا و اسرائیل علیه آنان همچنان دسته جمعی مقاومت می کنند. اساساً وجود همین واقعیت شگفت انگیز موجب بوجود آمدن طرح های متعدد به اصطلاح صلح است والا اعتقاد آمریکا و اسرائیل و یا جامعه بین المللی به اینکه خشونت و کشت و کشتار به دلایل انسان دوستانه باید قطع شود، انگیزه ارائه این طرح ها نبوده است. اگر ما واقعیت مقاومت فلسطین را (در اینجا باید بگویم منظور من حملات انتحاری نیست، چرا که این حرکات بیشتر مضر هستند تا مفید) علیرغم کاستی ها و کمبود هایش در نیابیم، به واقع همه چیز را نادیده گرفته ایم. مسئله فلسطین برای صهیونیست ها همواره مشکلی بزرگ بوده است و کلیه برنامه های پیشنهادی نه در جهت حل مشکلات بلکه برای کاستن از شدت آنها صورت گرفته است. سیاست رسمی اسرائیل - چه آریل شارون کلمه «اشغال» را به کار ببرد یا نه، چه چند برج از کار افتاده بی ثمر را تخلیه کند یا نه - همواره بر اساس به رسمیت نشناختن واقعیت وجود مردم فلسطین و برابر بودن حقوق انسانی آنان با اسرائیلی ها و ضایع شدن بی شرمانه حقوق آنان بوده است. در جایی که تعداد اندکی اسرائیلی متهور در طی سالیان گذشته تلاش کرده اند با این بخش

تماس گرفته و ماجرای قتل دخترشان را تعریف کردند و عکس العمل های قابل پیش بینی مثل ابراز انزجار، شوک، خشم و قوی برای رسیدگی به ماجرا نیز دریافت کردند. دو سناتور پس از بازگشت به واشنگتن دیگر با خانواده «کوری» تماس نگرفته و هیچ رسیدگی انجام نشد. همانطور که قابل پیش بینی بود لابی طرفدار اسرائیل ماجرا را از دیدگاه خود برای آنان توضیح داده و آنان را قانع کرده بودند که مسئله را پی گیری نکنند. شهروندی آمریکائی توسط سربازان کشوری دیگر که ظاهراً دوست آمریکا است کشته می شود و هیچ پی گیری و سوالی در مورد مرگ وی صورت نمی گیرد.

اما نکته دوم و برای من شایان اهمیت بیشتر، داستان حرکت این دختر جوان که شجاعانه و ارزشمند است بود. او در شهر کوچک «المپیا» در جنوب «سیاتل» به دنیا آمده و به گروه بین المللی «حرکت همبستگی» پیوسته و برای همراهی با رنج مردمی که هیچگاه آنان را ملاقات نکرده بود به «غزه» می رود. خواندن نامه های او به خانواده اش در باره زندگی روزمره در فلسطین بسیار جالب است، بخصوص وقتی که با سادگی، محبت و توجه ای که فلسطینیان به او ابراز می کنند را توصیف می کند. با او مثل خودی ها رفتار می کنند، چون او هم مثل خود فلسطینی ها زندگی کرده و شریک مشکلات و دغدغه های آنان بوده و وحشت زندگی در مناطق اشغالی و تأثیرات منفی آن در کودکان را همه روزه تجربه می کند. او سرنوشت آوارگان را و آنچه او تلاش های موزیانه دولت اسرائیل برای پاکسازی نژادی با ناممکن ساختن شرایط زندگی برای مردم می نامد، را به خوبی درک می کرد. همبستگی او چنان زیبا و تکان دهنده است که یک سرباز وظیفه اسرائیلی به نام «دنی» که برای تماس با او از پیوستن به ارتش خودداری می کند در نامه ای

در ۱۶ مارس امسال راشل کوری، دختر ۲۲ ساله آمریکایی، از فعالین جنبش صلح در حالی که برای جلوگیری از تخریب خانه فلسطینی ها در نوار غزه



توسط ارتش اسرائیل، مقاومت می کرد توسط یک بولدوزر کشته شد.

متن زیر پس از ملاقات ادوارد سعید با خانواده وی و در باره مرگ او و مسائل موجود فلسطین و جامعه عرب نوشته شده است.

«امروزه همه جا مبارزات مردم فلسطین مترادف است با مفاهیمی چون «آزادی» و «روشنگری»، به جز در دنیای عرب زبان.»

اوایل ماه مه امسال برای چند سخنرانی به «سیاتل» رفته بودم. در طی اقامت کوتاهم در آنجا شبی با خواهر و والدین «راشل کوری» که هنوز از شوک قتل او توسط بولدوزرهای اسرائیلی در «غزه» در ۱۶ مارس امسال بیرون نیامده بودند، ملاقات کردم. آقای «کوری» به من گفت که او خود بولدوزر می رانده است، البته نه بولدوزر ۶۰ تنی که توسط کارخانه «کاترپیلار» که مخصوص تخریب منازل ساخته شده است، بولدوزری که دخترش را که شجاعانه برای جلوگیری از تخریب خانه یک فلسطینی در «رفاه» تلاش می کرد را به قتل رساند.

در ملاقاتم با خانواده کوری دو مسئله توجه ام را شدیداً به خود جلب کرد. یکی داستانی بود که در باره بازگرداندن جسد دخترشان به آمریکا تعریف می کردند. آنها بلافاصله با سناتورهای انتخابی شان، «پتی موری» و «مری کانت ول»، که هر دو دموکرات هستند

از تاریخ پنهان اسرائیل برخوردار کنند، به نظر می رسد اکثریت یهودیان ساکن اسرائیل و آمریکا اساساً واقعیت وجود فلسطین را یا نفی می کنند و یا از برخورد با آن خودداری می ورزند.

طرح صلح «نقشه راه» هیچ سخنی از تنبیه تاریخی و جمعی فلسطینی ها در طی دهه های گذشته نمی کند. آنچه راشل کوری در طی اقامتش در غزه دریافت، دقیقاً همان عمق و شدت تاریخ زندگی مردم فلسطین به عنوان یک ملت و نه مجموعه ای از آوارگان بی حقوق بود. او با این واقعیت اعلام همبستگی کرد. و باید به خاطر داشته باشیم که این نوع از همبستگی فقط مختص تعدادی خاص نبوده و در سراسر دنیا هزاران نفر آن را دریافته اند. فلسطین و مبارزات مردم آن نقطه اتحاد بسیاری شده است. **امروزه کلمه فلسطین علیرغم تبلیغات دشمنان آن مترادف است با آزادی و روشنگری.**

هر کجا که واقعیات ارائه می گردند، مردم بلافاصله با مبارزات به حق مردم فلسطین اعلام همبستگی کرده و هدف این جنبش را به رسمیت می شناسند. امری استثنایی است که مسئله فلسطین یکی از موضوعات اصلی گردهمایی ضد جهانی شدن «پورتو آگرو» و نشست «داووس» و «عمان» در دو سوی از نظر سیاسی کاملاً متفاوت دنیا بود. اما در اینجا (آمریکا) وسایل ارتباط جمعی با ارائه اخبار کاملاً یک جانبه و یا تحریف کامل آن، نوعی بی خبری محض ایجاد کرده اند. «سی ان ان» و شبکه های وابسته به آن هیچگاه دیوار بلند ۲۵ فوتی با ۵ فوت ضخامت و ۲۵۰ کیلومتر طول را که اسرائیل مشغول ساختن آن است، یا جنایات جنگی، تخریب اغلب بی علت و تحقیر، ویران ساختن خانه ها، مزارع و کشتار مردم غیر نظامی فلسطین و زندگی روزمره آنان را نشان نمی دهند. پس نباید تعجب کنیم که اکثر آمریکائی ها نظر خوبی نسبت به اعراب و فلسطینی ها ندارند.

و نهایتاً به خاطر داشته باشید که همه ارگان های ارتباط جمعی از چپ لیبرال گرفته تا راست ترین آنها همگی ضد عرب، ضد مسلمان و ضد فلسطینی هستند. فقط ببینید که وسایل ارتباط جمعی چگونه زمینه را برای جنگ غیر قانونی و نا منصفانه در عراق آماده ساخته و از خساراتی که تحریم ها در جامعه عراق ایجاد کرده بودند و یا در باره مخالفت میلیون

ها مردم در سراسر دنیا چقدر گزارش دادند. کمتر روزنامه نگاری، به جز «هن توماس»، خواهان پاسخ گویی مقامات دولتی درباره دروغ هایی که در مورد قدرت نظامی عراق و خطر عراق برای آمریکا گفته شد، هستند. همه کسانی که آن روزها در بوق تبلیغات دولتی می دمیدند، توسط وسایل ارتباط جمعی به فراموشی سپرده شده اند و هیچکس سوالی در باره وضعیت غیر قابل بخشش در عراق که توسط آمریکائی ها بوجود آمده، نمی کند. مردم عراق در دوران صدام حسین - و البته من معتمد او دیکتاتوری جانی بود - حداقل از آب، الکتریسیته، بهداشت و آموزش برخوردار بودند. امروزه همه اینها از میان رفته اند.

پس جای تعجب نیست که حملات وسایل ارتباط جمعی و دولت شرور (آمریکا) به جامعه، فرهنگ، تاریخ و طرز تفکر اعراب که توسط نویسندگان دست نشانده ای چون «برنارد لوئیس» و «دانیل پاییز» رهبری می شود و سایه ترس از ضد یهود خوانده شدن در صورت کوچکترین انتقاد از سیاست دولت اسرائیل بر علیه مردم بی دفاع غیر نظامی و یا «ضد آمریکائی» نامیده شدن در صورت انتقاد از اشغال غیر قانونی عراق، به همگان باورنده است که اعراب واقعا مردمی نامتمدن و بی لیاقت بوده؛ و اعراب به دلیل شکست تلاش های متعدد برای ایجاد دموکراسی و پیشرفت اقتصادی تنها مردم ابله، عقب مانده و ارتجاعی در دنیا هستند. اینجاست که متانت و تفکر نقادانه تاریخی باید دست هم دهند تا بتوان واقعیت را از شعار تمیز داد.

هیچکس منکر این واقعیت نیست که اکثریت رژیم ها در کشورهای عربی غیر مردمی بوده و اکثریت جوانان عرب در معرض بنیادگرایی مذهبی قرار دارند. اما این ادعا که جوامع عرب کاملاً تحت کنترل هستند و هیچ نوع آزادی عقیده، نهادهای مدنی، حرکت های اجتماعی و مردمی - آنطور که روزنامه «نیویورک تایمز» ادعا می کند - وجود ندارد نیز واقعی نیست. امروزه می توانید در عمان در کنار روزنامه های اسلامی، روزنامه حزب کمونیست را نیز بخريد، در لبنان و مصر روزنامه ها بسیار بیشتر از روزنامه های آمریکایی در مورد مباحث اجتماعی مطلب چاپ می کنند، کانال های مختلف تلویزیونی انواع و اقسام عقاید و نظرها را ارائه می کنند، نهادهای مدنی اغلب در سطح خدمات اجتماعی، حقوق بشر،

سندیکاها و انستیتوهای تحقیقاتی در سراسر کشورهای عرب زبان فعالیت دارند. برای رسیدن به دموکراسی کامل باید بسیار بیشتر از اینها کار شود اما حرکت آغاز شده است. فقط در فلسطین بیش از هزار سازمان غیر دولتی (ان جی او) مشغول کار هستند و دقیقاً همین نوع فعالیت ها است که ادامه زندگی در این جامعه را علیرغم تلاش های آمریکا و اسرائیل برای توقف یا ابرتر کردن آنها، ممکن می سازد. جامعه فلسطین در سخت ترین شرایط هیچگاه نه کاملاً شکست خورده و نه سرخم کرده است. بچه ها همچنان به مدرسه می روند، دکترها و پرستاران همچنان از بیماران مراقبت می کنند، زنان و مردان به سر کارهای خود می روند، سازمان ها ملاقات های خود را برگزار می کنند و مردم به زندگی ادامه می دهند و دقیقاً همین امر برای «شارون» و دیگر تندروهای اسرائیلی که می خواهند فلسطینی ها را یا همگی به زندان بیاندازند و یا از کشور بیرون کنند، غیر قابل تحمل است. عملیات نظامی هیچگاه پاسخگو نبوده و در آینده هم نخواهد بود. چرا اسرائیلی ها این مسئله را نمی فهمند؟ ما باید کوشش کنیم این واقعیت را به آنها بفهمانیم، نه با بمب گذاری انتحاری بلکه با استدلال منطقی، سرپیچی جمعی از قوانین و اعتراضات متشکل در همه جا.

به نظر من کشورهای عربی را باید در یک مجموعه و فلسطین را به طور ویژه با روش های مقایسه ای به زیر ذره بین ببریم، والا نوشتن کتاب های سطحی مثل کتاب «لوئیس» به نام «اشتباه در کجا بود» و اظهار نظرهای جاهلانه «ولفوویتز» در باره آوردن دموکراسی به کشورهای عرب و مسلمان راه به جایی نمی برند. اعراب هم مثل بقیه مردم جهان، جمعیتی در حال حرکت هستند و مردم در جوامعی واقعی با نقطه نظرات جاری متفاوت زندگی می کنند و نمی توان آنان را یک جا و بطور یک جانبه زیر سقف بنیادگرایی جای داد. بخصوص با مبارزه مردم فلسطین برای عدالت که هر آزاده خواهی با آن اعلام همبستگی می کند، نمی توان با انتقادهای بی پایان و ایجاد دلسردی برخورد کرد. همبستگی مردم در آمریکای لاتین، آفریقا، اروپا، آسیا و استرالیا را باید به خاطر داشته باشیم. و همواره به یاد داشته باشیم که بسیاری زندگی خود را علیرغم سختی ها و دشواری

بر علیه تجاوز غیر قانونی آمریکا که این همه عذاب و بدبختی و تحقیر اعراب را به همراه داشته بلند نشد؟ این به واقع فروپاشی عظیم روحیه، عزت و همبستگی در میان خود اعراب است.

آیا حتی یکی از رهبران عرب این شجاعت را داشته که به بوش که ادعا می کند از طرف خداوند ماموریت دارد بگوید ما خود می توانیم با استفاده از سنتها و مذهب مان راهی بیابیم؟ اما هیچ صدایی برخاست و مردم بیچاره عراق زیر چکمه های آمریکائی ها له می شوند و بقیه کشورهای منطقه در وحشت از اینکه بعد از عراق نوبت آن ها است به سر می برند. جای بسی تاسف است که رهبران عرب جای اعتراض به بوش در تحمیل اینهمه مصائب به مردم عراق با آغوش باز و تعظیم از وی استقبال می کنند. و کسی نمی پرسد حمایت های اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک برای پایان بخشیدن به اشغال غزه کجاست؟ به جای اینهمه مداوما به فلسطینیان می گویند که سرتان را پائین بیاورید، از خشونت دوری کنید و خود را در چهارچوب طرح صلح نگاه دارید با اینکه آشکارا شارون هیچ علاقه ای برای صلح ندارد. هیچ کشور عربی به کشیدن دیوار توسط اسرائیل، یا ترورهای هدف مند، تنبیهات دسته جمعی و غیره اعتراض نمی کند. به جای آن از تعدادی کلیشه مشخص و فورمول های کهنه وزارت کشور آمریکا مرتبا مورد استفاده قرار می گیرد.

آنچه که به نظر من ناتوانی اعراب در درک عزت مبارزه مردم فلسطین است را در وضعیت فعلی دولت فلسطین می توان مشاهده کرد. «ابو مازن»، فردی بی قدرت و باکمترین پشتوانه حمایت سیاسی از طرف مردم خود، توسط عرفات، اسرائیل و آمریکا انتخاب شد؛ دقیقا به این دلیل که او نه استحکام لازم را دارد و نه سازماندهی بزرگ است. دلیل انتخاب وی فقط این بود که او دست راست وفادار عرفات است. او مردی است که خواسته های اسرائیل را به جا می آورد. «ابو مازن» چگونه می تواند مثل عروسکی کوچکی متون نوشته وزارت کشور آمریکا را بخواند و از رنج مردم یهود سخن بگوید و هیچ اشاره ای به مصائب فلسطینی ها نکند؟ او چگونه می تواند چنین نقش توهین آمیز و از قبل تعیین شده ای را برای خود بپذیرد و چگونه می تواند به عنوان نماینده مردمی که بیش از یک

اصل مطلب در این است که میان تجارب فردی و زندگی انسان ها تنوعی بسیار برقرار است و هیچکدام بر دیگری برتری ندارد. به کسانی که می خواهند جامعه عرب را یکسان و غیر متمدن و عقب مانده بنامند می توان تنوع عظیم در ادبیات، سینما، تئاتر، نقاشی، موزیک و فرهنگ عمومی در میان اعراب از مراکش گرفته تا خلیج فارس را خاطر نشان ساخت. مسلما همه اینها نشانه های واقعی از پیشرفت هستند. پیشرفت و تمدن را نمی توان در بررسی جدول تولیدات صنعتی خلاصه کرد. نکته مهم دیگری که می خواهم بدان اشاره کنم، این است که امروز میان فرهنگ ها و جوامع ما از یک طرف و عده اندکی که بر آنها حاکم هستند اختلاف بسیاری وجود دارد. در طی تاریخ کمتر رخ داده است که تمامی قدرت در دست عده ای شاه، سلطان، ژنرال و پرزیدنت متمرکز شود. بدترین خاصیت این گروه این است که آنان تقریبا بدون استئنا نماینده واقعی مردم نیستند. این امر فقط حاصل نبود دموکراسی نیست. به نظر می رسد آنان عمیقا خود و مردم خود را دست کم می گیرند و به همین دلیل آستانه تحمل شان درباره دیگران پائین آمده و از باز کردن درهای جوامع خود به روی دیگران و هر نوع تغییری می ترسند. و بیشتر از همه از این وحشت دارند که برادر بزرگتر یعنی آمریکا را خشمگین سازند. به جای اینکه شهروندان کشورهای خود را به عنوان سرچشمه بالقوه ثروت بدانند، آنها را گروهی مقصر که می خواهند به هر طریقی قدرت را از چنگ شان خارج کنند می انگارند.

اشتباه واقعی در همین جاست. چگونه است که در طی جنگ نابرابر علیه مردم عراق هیچکدام از دولتمردان عرب اطمینان و شرف برای اعتراض بر علیه اشغال نظامی یکی از مهمترین کشورهای جامعه عرب را از خود نشان نداد. بسیار عالی است که رژیم ددمنش صدام حسین دیگر وجود ندارد اما چه کسی از آمریکائیان خواسته بود که به عنوان نجات دهنده اعراب وارد عمل شوند؟ چه کسی از آمریکا خواسته بود که زمام دنیای عرب را در دست بگیرد و ظاهرا برای مردم عرب «دموکراسی» را به ارمغان بیاورد و آن هم در زمانی که وضعیت مدارس، بهداشت و تمامی اقتصاد آمریکا در بدترین شرایط خود از بعد از دوران رکود ۱۹۲۹ است. چرا صدای اعراب

های موجود وقف هدف خود کرده اند. چرا که هدف آنان عادلانه و تحسین آمیز بوده و تلاشی است اخلاقی برای دست یابی به تساوی و حقوق بشر.

اکنون می خواهم در باره عزت و شرف صحبت کنم. کلمه ای که در همه فرهنگ های شناخته شده توسط تاریخ دانان، بوم شناسان، جامعه شناسان و انسان شناسان جایگاهی ویژه دارد. در همین جا باید بگویم که این نظر که بر خلاف اروپایی ها و آمریکایی ها، فرد جایگاهی در میان اعراب ندارد و آنان برای زندگی فردی ارزشی قائل نیستند و به هیچ وجه نمی توانند عشق و صمیمیت را ابراز کنند و یا درکی که در فرهنگ اروپایی وجود دارد و رنسانس، رفرماسیون و عصر روشنگری را به وجود آورد، در میان آنان جایی ندارد، نژاد پرستانه و مغرضانه است. این نظرات معیوب و مزخرف توسط «توماس فریدمان» اشاعه شده و متاسفانه برخی روشنفکران عرب نیز پس از ۱۱ سپتامبر آن را به عنوان علامتی دال بر اینکه در جوامع عرب اشکالی وجود دارد و این فرهنگ به درستی عمل نمی کند و در نتیجه تمایلی خاص به حرکت های تروریستی دارد پذیرفته اند.

از این واقعیت که اکثریت مرگ و میر تحمیل شده بر انسان ها در قرن بیستم در اروپا و آمریکا و توسط آنان رخ داده است که بگذریم، پشت سر همه این خزعبلات در باره تمدن غلط و درست سایه شوم پیامبر دروغین نساموئل هاینکتون «افتاده است که بسیاری را باورنده که دنیا را می توان برای ابد به دو بخش رودروی یکدیگر یعنی به دو بخش متمدن و غیر متمدن تقسیم نمود. نظرات او سراپا غلط است. هیچ فرهنگ با تمدنی به تنهایی و ایزوله وجود ندارد. هیچکدام نمی تواند فردگرایی و روشنگری را خاص خود بدانند؛ و هیچ تمدنی بدون اصول اولیه انسانی یعنی احترام به فرد و جمع، عشق و ارزش برای زندگی و غیره نمی تواند وجود داشته باشد. قبول هر نظری به جز این نژاد پرستی محض است درست مثل اینکه بگوئیم آفریقائی ها مغز کوچکتری دارند، یا آسیایی ها فقط برای سرویس دهی خوب هستند یا اروپایی ها نژادی برترند. این شعارهای هیتلری امروز فقط بر علیه اعراب و مسلمانان سر داده می شود و ما باید مجذاته بر علیه آن موضع گیری کنیم.

پس داد ولی تمام وسایل خانه از بین رفته بود. می‌دانید آدم فراموش کار است و زود بدی‌ها را فراموش می‌کند. برای همین برایش خانه گرفتم. مدتی بعد او را در یک غذا فروشی اسلامی دیدم. به من گفت: سال دیگر باز نشسته می‌شود و می‌خواهد با من کار کند. بله فراموش کردم که با من چه کار کرده بود. با او مشغول کار شدم. کار او این بار فرق می‌کرد. او را این بار وکیل تجاری خود کردم و قرار داد محضری بستیم. کارش مدیریت بود. نه حساب می‌کرد و نه پاسخ گو بود. بعد دو ماه رئیس شد و هر چه خواست کرد. حتی برای یکی از مغازه‌ها اعلان ورشکستگی داد. بله من همیشه فکر می‌کردم جاسوس است. می‌دانید این شعلش است که جاسوسی کند. وقتی رژیم از بین رفت بیکار شد. برای من مهم نبود که جاسوس است. وقتی دشمن روبرویم بنشیند نمی‌تواند از پشت خنجر بزند. بله با این که رابطه‌ی ما قطع شده بود چند بار او را سر کار گذاشتم. بله من می‌خواستم بروم مادرم را ببینم. او گفت دوستانی در ایران دارد که می‌توانند کاری کنند که به ایران بروم و حد اقل یک بار مادرم را ببینم. با تهران هم تماس گرفتم. بله حدود ۸ تا ۱۰ ماه پیش بود. آغاز سال ۲۰۰۳. به من دو شماره تلفن در ایران داد. من به آن شماره‌ها تلفن کردم. یک بار با جمال مبینی صحبت کردم و چندین بار به منوچهر خان، بله به **منوچهر امیدوار** تلفن کردم و حتی یک بار با خانمش هم صحبت کردم. همان وقت دولت آلمان و پلیس آلمان من را دستگیر کرد. دستگیری من به موضوع صدری ربطی نداشت، اتفاقی بود. اگر دستگیر نشده بودم و به ایران می‌رفتم و زندانم می‌کردند، صدری همه‌ی اموالم را تصاحب می‌کرد. اگر به ایران رفته بودم الان در زندان بودم. بله او می‌خواست من را به ایران بفرستد تا دستگیرم کنند و اموالم را بخورد. نه من هنوز از او شکایت نکرده‌ام. بله این را سال قبل و هم دو روز قبل از دستگیری‌اش گفت که با سازمان اطلاعات ایران تماس دارد. او و **قراخانی** با هم کار می‌کنند. وقتی قراخانی به خاطر یک ماشین به دادگاه رفت شاهدش صدری بود. وقتی صدری به خانه خودش دستبرد زد قراخانی شاهدش بود. زمانی که به یک زن تجاوز کرد قراخانی شاهدش بود. در آخرین ماهی که در رستوران من کار می‌کرد با متقاضیان پناهندگی آشنا می‌شد و آدرس آن‌ها را می‌گرفت که برای آن‌ها در آلمان کاری کند..... **دادگاه ادامه دارد.**

بقیه از صفحه ۱۲..... در برلن.....
پاسخ: بله. من تکرار می‌کنم حسن خطائی با سازمان اطلاعات ایران کار می‌کند. **جمشید حسنی** که در گروگان گرفتن کشتی «تبرزین» در آب‌های آزاد شرکت داشت و از فعالین طرفدار پادشاهی مشروطه در پاریس بود و در دفتر آزاده شفیق دختر اشرف پهلوی با او کار می‌کرد، نشریه ایران آزاد را چاپ می‌کرد تصمیم می‌گیرد به ایران باز گردد. به هامبورگ می‌رود و ۱۱ روز در منزل حسن خطائی می‌ماند و سپس به ایران رفته و معلم دانشگاه می‌شود.

س: یعنی خطائی معلم صدری است؟
ج: آنقدر حرفه‌ی است که می‌تواند معلم همه باشد.

شهادت حسین جعفر زاده

شاهد در پاسخ سوالات گفت من حسین جعفر زاده ۳۶ ساله ساکن برلن. من مسئول بخش امنیتی سازمان هستم. یکی از مامورانم به من اطلاع داد صدری به **اکبرزاده** پاکتی داده که به ایران بفرستد. من از اکبرزاده سؤال کردم که او همان کسی است که پاکت را گرفته؟گفت: نه. یک نفر دیگر به نام **کرمانشاهی** پاکت را از صدری گرفته و بسته را باز کرده چندین عکس و غیره در آن دیده است. مامور من به من اطلاع داده بود که اکبرزاده پاکت را گرفته و به همین جهت من نزد او رفتم. من آدرس کرمانشاهی را ندارم. من نمی‌دانم این بسته چه زمانی به کرمانشاهی داده شد. من سه چهار هفته پیش نزد اکبر زاده بودم اما نمی‌دانم این بسته کی به کرمانشاهی داده شده است.

شهادت مهدی شریف محمدی

شاهد در پاسخ سوالات گفت: بله من صدری را می‌شناسم. او مامور مخفی بود. بعد از انقلاب چند سالی او را ندیدم بعد به من زنگ زد و خواست او را سر کار بگذارم. با آن که کار بلد نبود که در دستوران کار کند استخدامش کردم. شغل او محافظ بود که مواظب باشد کسی دزدی نکند. همین کار من هم اشتباه بود. او حاضر به کار نبود. اختلاف پیدا شد. من قرار دادم را به طور قانونی فسخ کردم و چهار ماه هم حقوق به او پرداختم. باز چند سال بعد نزد من آمد و گفت: از زخم طلاق گرفته‌ام و می‌خواهم یک خانه اجاره کنم. من یک خانه با وسایل برایش اجاره کردم. حدود ده تا دوازده هزار مارک اثاثیه داشت وکلید را به او دادم. بعد از مدتی آمد و کلید را به من

قرن در برابر اسرائیل و آمریکا برای گرفتن حق خود مبارزه کرده اند، عزت خود را فراموش کند؟ رفتار رهبران فلسطین از موافقتنامه اسلو به بعد همین طور بوده و متأسفانه دیگر سران عرب نیز پس از جمال عبدالناصر هیچکدام از مردم خود با احترام و حرمت سخن نگفته اند.

این خط مشی به آهستگی در حال تغییر است و دوران «ابومازن» ها آهسته آهسته به پایان می‌رود و جای آن را رهبری جدیدی می‌گیرد. یکی از امیدوارکننده ترین این جریان‌ها «**ابتکار عمل ملی فلسطین**» است. آنها فعالانی برخاسته از میان مردم هستند و فعالیت‌های خود را محدود به کاغذبازی، باز کردن حساب‌های بانکی و یا تلاش برای جلب توجه روزنامه نگاران نمی‌کنند. آنها از میان متخصصین، کارگران، روشنفکران جوان و فعالین، معلمان، دکترها، و کلا و کارمندان که زندگی جامعه با کار خود را همچنان ممکن می‌سازند، برمی‌خیزند و همه روزه در مقابل حملات اسرائیلی‌ها مقاومت می‌کنند. اینان طرفدار دموکراسی واقعی و مشارکت مردم که برای قدرت مداران غیر قابل تصور است، می‌باشند. برای بیکاران کمک‌های اجتماعی، برای فقرا کمک‌های درمانی فراهم کرده و برای نسل جدید فلسطینی‌ها که باید واقعیت‌های زندگی امروز را فرا گیرند و نه فقط ارزش‌های والای گذشته را آموزشی سکولار و صحیح ارائه می‌دهند. برای اجرای چنین برنامه‌هایی «**ابتکار عمل ملی فلسطین**» بر این باور است که **پایان بخشیدن به اشغال تنها راه حرکت به جلو است و برای نائل آمدن به این هدف رهبری متحد و نماینده واقعی مردم باید بطور آزادانه انتخاب شده و جای رهبری قدیمی، ناکارآمد و فاسد فعلی را بگیرد.**

فقط زمانی که ما به عنوان عرب یا امریکایی به خود احترام بگذاریم و عدالت و عزت مبارزه‌امان را درک کنیم می‌توانیم دریابیم چرا «**راشل کوری**» جان خود را از دست داد و دو همراه او «**تام هورن دال**» و «**برایان ایوری**» زخمی شدند تا همبستگی خود را با ما اعلام نمایند.

برای اطلاعات بیشتر در باره راشل کوری و جمع نوپای «**ابتکار عمل ملی فلسطین**» مراجعه کنید به:

www.rachelcorrie.org
www.almubadara.org

برگزاری سمینار

“مردم سالاری و جمهوری

لائیک در ایران”

در پاریس

طی روزهای ۵ و ۶ ژوئیه (۱۴ و ۱۵ تیر) گذشته، سمیناری با عنوان “مردم سالاری و جمهوری لائیک در ایران” با شرکت نزدیک به ۱۵۰ نفر از روشنفکران، فعالان سیاسی و دیگر علاقه‌مندان ایرانی، در پاریس برگزار شد. این گردهمایی که به همت جمعی از امضاکنندگان بیانیه “جمهوری اسلامی، جمهوری لائیک و جایگاه ما” در سه خرداد ۱۳۸۰، ترتیب یافته بود، در سه محور “معنای مشخص جمهوری لائیک در ایران”، “سرنوشت اصلاحات در ایران” و “گامهای مشترک آینده” به ارائه سخنرانی و بحث و گفتگو پیرامون مسائل سیاسی جامعه ما پرداخت و با استقبال قابل توجه غالب شرکت‌کنندگان روبرو شد (جهت اطلاع از متن بیانیه فوق، رجوع شود به “اتحاد کار” خرداد ۱۳۸۰).

در آغاز سمینار، شهرام قنبری، یکی از مسئولان برگزار کننده آن، گزارشی درباره تلاشهای انجام گرفته در پی صدور بیانیه مذکور و در جهت تشکیل، تعیین موضوعات و تدارک این سمینار ارائه کرد. با شروع نخستین محور مباحث گردهمایی که رضا اکرمی اداره جلسه آن را برعهده داشت، علی شاهنده (از چهره‌های نهضت ملی ایران) درباره “لائیسیته در جنبش و انقلاب مشروطیت ایران” سخنرانی کرد و سپس ناصر رحیم‌خانی فشرده‌ای از مقاله خود پیرامون “جمهوریخواهی در ایران و پیشینه آن” را با حضاران در میان گذاشت. آنگاه، عباس ولی (استاد دانشگاه) سخنرانی خود را با عنوان “جمهوری لائیک، حکومت دموکراتیک و مسئله ملی” را ارائه کرد و بعد هوشنگ کشاورز صدر و منصور فرهنگ در زمینه “موانع تاریخی و رفتاری دموکراسی در ایران” به ایراد سخن پرداختند، و پس از آن، سؤال و

بحث و گفتگو در مورد مطالب ارائه شده در این بخش صورت گرفت.

در بخش دوم سمینار، یعنی “بررسی اصلاحات در جمهوری اسلامی”، که اداره آن را مهناز متین به عهده داشت، شهلا شفیق مطالبی را درباره “دموکراسی، لائیسیته و آزادی زنان” بیان کرد و سپس مسعود فتحی به سخنرانی تحت عنوان “چشم‌انداز اصلاحات در جمهوری اسلامی” پرداخت. بعد، محمود باباعلی و ناصر مهاجر، که از جمله مسئولان تدارک این سمینار هم بودند، چکیده‌ای از مقاله مشترکشان درباره “از اصلاحات تا براندازی: تنگناها و چشم‌اندازها” را مطرح کردند که پس از آن هم، پیرامون نکات عنوان شده در این بخش، بحث و گفتگو شد.

صبح روز دوم سمینار به مسئله “گامهای مشترک آینده” اختصاص داشت که اداره جلسه آن به حمید نوذری واگذار شده بود. در ابتدای این جلسه، علی راسخ افشار (از اعضای قدیمی نهضت ملی ایران) سخنرانی درباره “اصلاحات و تعارض آن با حکومت دینی” مطرح کرد، و اقبال اقبالی (از کوشندگان جنبش چپ) هم در مورد “جمهوری ایران، آلترناتیو ما” سخن گفت. آنگاه حیدر تبریزی و اکبر سیف که در تدارک این سمینار هم شرکت داشتند، خلاصه‌ای از طرح خود زیر عنوان “برای گسترش جنبش دموکراتیک و لائیک در ایران” را که با مشارکت رضا اکرمی تهیه کرده بودند، ارائه دادند. پیش از پایان این بخش، شهرام قنبری هم فشرده‌ای از مطالبی را که توسط وی و محمود باباعلی و ناصر مهاجر، با عنوان “گامهای مشترک: چند ملاحظه و یک پیشنهاد” تهیه شده بود، مطرح کرد. جمیله ندائی هم نکاتی را درباره خواست‌های جنبش زنان ایران بیان کرد.

در میز گردی که در بخش پایانی این سمینار با مشارکت رضا اکرمی، اصغر ایزدی، محمود باباعلی، مهرداد درویش‌پور، علی راسخ افشار، مجید زربخش، محمدرضا شالگونی، مهران مصطفوی و رضا ناصحی برگزار شد و ناصر مهاجر اداره آن را بر عهده داشت، سخنرانان پیرامون مسائل سیاسی ایران و طرح‌ها و پیشنهادهایشان در مورد راه‌حل‌ها و برداشتن گام‌های مشترک،

صحبت کردند. در یک جمع‌بندی از بحث‌های این میز گرد که توسط اداره کننده آن انجام گرفته (و در گزارشی که هیأت تدارک سمینار و همکاران، در ۲۹ ژوئیه ارائه کرده، درج شده) آمده است که “۱- همه شرکت‌کنندگان در میز گرد بر ضرورت ادامه حرکت این طیف از جمهوریخواهان لائیک، دموکرات و مستقل پامی‌فشارند. ۲- شماری برآنند که حرکت این طیف از راه ایجاد محافل محلی جمهوریخواهان لائیک می‌گذرد که باید بحث‌های این سمینار را تداوم و تعمیق ببخشند و در جهت برپایی کنگره موسس جمهوریخواهان لائیک تلاش نمایند. ۳- شمار بیشتری بر این باورند که این سمینار باید هیأتی را مسئول هماهنگ کردن فعالیت‌های آن طیف از جمهوریخواهان لائیک و دموکرات کند که نه خواستار دخالت نظامی آمریکا در ایران هستند، نه همکاری با سلطنت‌طلبان، و نه هماهنگ کردن حرکت خود با هیچ یک از جناح‌های اصلاح طلب حکومتی. ۴- درباره ترکیب هیأت هم دو گرایش به چشم می‌خورد: یک گرایش بر ترکیب افراد مستقل و تشکل‌ها تأکید دارد و گرایش دیگر بر همکاری داوطلبانه همگان به صفت فردی‌شان”.

پس از اعلام پایان کار رسمی سمینار، جلسه بحث و گفتگوی آزاد شرکت‌کنندگان به مدت دو ساعت ادامه یافت که عمده نکات مطرح شده در این بحث، ناظر بر چگونگی برداشتن گام‌های مشترک و ادامه حرکت، بود. در خاتمه این جلسه از مسئولان برگزار کننده سمینار خواسته شد تا به همراه دیگر داوطلبان همکاری با این هیأت، مسئولیت ادامه فعالیت را تا نشستی که در چند ماه آینده تشکیل می‌شود، برعهده بگیرند. هرچند که برخی سخنرانی‌های ارائه شده در این سمینار، حاوی مطالبی کلی و تکراری بوده و تازگی و جذابیت چندانی نداشت، غالب شرکت‌کنندگان با علاقه مندی مباحث این گردهمایی را دنبال کرده و، بویژه، علاقه زیادی نسبت به تداوم این قبیل حرکات و فعالیت‌ها ابراز داشتند. مطالب ارائه شده در این سمینار، چنان که هیأت تدارک آن اعلام کرده است، گردآوری و منتشر خواهد شد.

گزارش کمیسیون زنان سازمان از:

چهاردهمین کنفرانس

بنیاد پژوهش های

زنان ایران

چهاردهمین کنفرانس سالیانه بنیاد پژوهش های زنان ایران از ۲۷ ژوئن تا ۲۹ یوئن ۲۰۰۳ (۶ تا ۸ تیر ۱۳۸۲) در لندن برگزار شد. موضوع کنفرانس «جهانی شدن و تاثیر آن در وضعیت زنان در جامعه» بود که از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفت. کنفرانس، برنامه کار خود را روز جمعه ۲۷ ژوئن با خوشامدگویی کمیته برگزارکننده شروع کرد. در اولین روز، سخنرانی ها به زبان انگلیسی صورت گرفت. از جمله خانم «سیلویا وابی» استاد جامعه شناسی دانشگاه «لیدز» انگلستان، راجع به «جنسیت و جهانی شدن» صحبت کرد. سخنران دیگر به زبان انگلیسی، خانم «اوتابرا» بود که تیترا سخن رانی اش «جهانی شدن، جنسیت و امپریالیسم پسا مدرن» بود. میزگرد زنان خاورمیانه (افغانستان، عراق و فلسطین) با سرتیتر «زنان و جنگ» از جمله برنامه های بعدازظهر روز اول بود که در آن راجع به جنگ و تاثیر آن بر زندگی زنان این کشورها گفتگو گردید. در برنامه عصر جمعه، مراسم انتخاب زن برگزیده سال انجام شد. در مراسم امسال خانم «مهرانگیز کار»، حقوق دان ایرانی که هم اکنون مقیم آمریکا است به عنوان زن برگزیده انتخاب شد و لوح سپاس کنفرانس به ایشان اختصاص یافت. خانم «کار» به علت بیماری نتوانست در کنفرانس حضور یابد. این انتخاب مورد اعتراض عده ای از شرکت کنندگان قرار گرفت.

برنامه هنری شب با نواختن چنگ خانم «تاراجاف» آغاز گردید و سپس خانم «ویدا کاشی زاده» ترانه های زیبایی را اجرا نمود. خانم «مریم آخوندی» همراه با گروه «کر بانو» از آلمان، با ترانه های محلی شور و شادی را به جمع آوردند. برنامه های هنری و موسیقی با استقبال خوب حاضرین مواجه شد.

برنامه روز شنبه با پیام «بنیاد پژوهش های زنان ایران» توسط خانم «گلناز امین» شروع گردید. او در بخشی از پیام اظهار داشت که جنبش جهانی

ضد گلوبالیزاسیون در حال شکل گرفتن است و زنان بیشتر از پیش در این جنبش حضور یافته اند و هم چنین زنان ایرانی در این جنبش فعالند. ایشان با امید به این که زنان ایرانی در همبستگی با جنبش ضد جهانی شدن سرمایه بتوانند مناسبات و روابط جهانی شدن را به نفع خودشان تغییر دهند، پیام خود را به پایان رساند.

خانم «شهرزاد مجاب»، اولین سخنران روز شنبه بود. ایشان استاد آموزش بزرگسالان و مطالعات زنان در دانشگاه «تورنتو» کانادا و رئیس انستیتوی مطالعات این دانشگاه می باشند. سخنرانی وی درباره «جنگ، فقر و خشونت سرمایه داری جهانی علیه زنان» بود. در بخشی از سخنرانی اظهار داشت: جهانی شدن موضوع تازه ای نیست و این مفهوم با پیدایش سرمایه داری آغاز گردیده است. مارکسیست ها با جهانی شدن مخالف نیستند اما در پروسه این جهانی شدن، سقوط سرمایه داری را جستجو می کنند و کشورهای سرمایه داری دنبال ثبات سیاسی و امنیت اقتصادی برای کسب سود هر چه بیشتر هستند... ما آرزوی جهانی دیگر را داریم. جهانی بدون استثمار، بدون مردسالاری، بدون خشونت و فقر. آن چه ما می خواهیم عدالت، صلح و برابری است.

دومین سخنران صبح روز شنبه خانم «فهیمة فرسالی» بود. ایشان در ایران و آلمان تحصیل نموده و با چندین نشریه و رادیو در آلمان همکاری دارد. موضوع سخنرانی او، «زمینه اقتصادی تاثیر روند جهانی شدن بر موقعیت زنان» بود. او گفت که مهم ترین وسیله گسترش افسارگسیخته سرمایه داری، جهانی کردن و خصوصی سازی سرمایه داری است که به سیاست «گ.ال.پ» معروف است. ایشان در پایان سخنرانی اش عنوان داشت که همان طور که روند جهانی شدن سرمایه داری پیش می رود، روند اعتراض هم جهانی می گردد.

سخنران دیگر روز شنبه خانم «نیلوفر پورزند» از کانادا بود. او تحصیلات خود را در ایران و انگلستان انجام داده و از سال ۱۹۸۲ با «یونیسف» همکاری می کند. موضوع سخنرانی او «زنان افغان و جامعه بین المللی» بود. وی از شرایط زندگی زنان افغانی تحت رژیم های مختلف، از اصلاحات از بالا و تحمیل شده توسط دولت های کمونیستی تا رژیم های قرون وسطایی مجاهدین و طالبان صحبت کرد. او هم چنین از وضعیت زنان مهاجر افغانی در ایران و نیز مشکلات زنان ایرانی که با مردان افغانی ازدواج

کرده اند در سخن رانی اش توضیحاتی را به سمع شرکت کنندگان رساند.

سخن ران بعدی خانم «نیره توکلی» از ایران بود. او دکترای جامعه شناسی دارد و در حال حاضر استاد دانشگاه پیام نور است. موضوع صحبت های ایشان «زنان و جهانی شدن» بود. او به بررسی پروسه جهانی شدن و تاثیر آن بر زنان جنوب شرقی پرداخت. هم چنین وی اشاره ای داشت به این که در رسانه های گروهی ایران به موضوع جهانی شدن کمتر پرداخته می شود و اطلاعات کمی نسبت به آن وجود دارد و در فضای نبود اطلاعات، به موضوع جهانی شدن به دیده مثبت نگریسته می شود. او هم چنین اشاره داشت که جهانی شدن سرمایه پامدهای منفی برای زنان دارد از جمله بیکارسازی زنان کارگر و تجارت جنسی از جمله عواقب این روند می باشد.

آخرین سخنران روز شنبه خانم «سپیده خسروجاه»، کارشناس و محقق امور برنامه ریزی انرژی و ارتباطات بود. ایشان تحصیلات خود را در فرانسه و آمریکا انجام داده است. سخنرانی او درباره «جهانی شدن و رسانه های گروهی» بود. وی تحلیل جامعی از رسانه های گروهی آمریکایی و بویژه هالیوود و اثرات آن بر رسانه های گروهی و هنری دنیا، به دست داد و اظهار داشت که به جز موارد استثنایی، نقش غالب این رسانه ها، شکل دادن به افکار عمومی آمریکا و جهان می باشد و صاحبان این رسانه ها عمدتاً شرکت های چندملیتی محافظه کار مانند «فوکس» و «س.ان.ان» می باشند. جنبش ضد جهانی شدن با ایجاد رادیو ها و سایت های اینترنتی، تلاش می ورزد که اطلاعات صحیح در اختیار افکار عمومی قرار دهند و بر خلاف رسانه های حاکم عمل می کنند که از جمله می توان از رادیو «پاسیفیک» در کالیفرنیا نام برد.

مراسم شعرخوانی سه نسل از شاعران معاصر زن، بخش دیگر برنامه های روز شنبه بود. خانم «ژاله اصفهانی» (انگلستان)، خانم «شاداب وجدی» (انگلستان) و خانم «زیبا کرباسی» شاعر نسل جوان به شعرخوانی پرداختند.

آخرین برنامه این روز، نمایش فیلم «زندان زنان» به کارگردانی خانم «منیره حکمت» از ایران و نیز نمایش فیلم مستند «سینماگران زن ایرانی» به کارگردانی آقای «حمید خیرالدین» از انگلستان بود.

بقیه در صفحه ۲۲



کودتای ننگین ۲۸ مرداد از حافظه ها پاک نخواهد شد!

استراتژیک برای حفظ منافع درازمدت سرمایه داری جهانی باید به هر طریقی تحت کنترل قرار می گرفت و گرفت. اثرات و عواقب کودتای ننگین ۲۸ مرداد توسط امپریالیست

اهداف تجاوزکارانه قدرت های امپریالیستی شتافت. از یک سو دربار و شاه، سران ارتش و روحانیت به زعامت افرادی چون بهبهانی، بروجردی و کاشانی و ملاکین بزرگ و دلالان که در اثر رشد جنبش سیاسی و اجتماعی توده ای ناگزیر به عقب نشینی هایی شده بودند، دست به دامان قدرت های امپریالیستی برای دخالت مستقیم به منظور اعاده و تامین امتیازات و حفظ وضع سابق بودند و از سوی دیگر مجموعه نیروهای ملی، ترقی خواه و استقلال طلب قرار داشتند که به خاطر تفاوت ها و تعارض های درونی شان نهایتاً نتوانستند مقابله با این دخالت خارجی و بازگشت رژیم سلطنتی را با تکیه بر جنبش توده ای سازمان دهند و متحمل شکست سنگینی گردیدند. بارزترین نیروهای متشکل حزبی در این دوره یعنی جبهه ملی و حزب توده ایران در نبود جنبش های مستقل و متشکل طبقه کارگر و دیگر نیروهای اجتماعی، با پیش گرفتن سیاستی به غایت نادرست، انشعابی را در پتانسیل مبارزاتی توده ها بوجود آوردند که جبران ناکردنی بود. حزب توده که میزان اقدامات و تحلیل های سیاسی اش بر پایه منافع سیاست خارجی شوروی سابق قرار داشت، علاوه بر دنباله روی همیشگی از این سیاست، در صحنه مبارزات توده ها نیرویی بود که اساساً دچار دنباله روی از حوادث گردید و جبهه ملی نیز بنا بر ماهیت طبقاتی اش هراسان از تعمیق مبارزه و ترسان از تحول بنیادین اجتماعی، به نظاره نشست.

در بازتاب چنین شرایطی بود که یک جایگزینی سیاسی - اقتصادی در ایران توسط آمریکا به پیروزی می رسد. این جابجایی قدرت که با

ها و به کمک عوامل داخلی شان تا آن حد عمیق بود که گذار از آن همه لطمات جبران ناپذیری بود که بازسازی آن ها نیازمند تلاش نسل ها خواهد بود. در کنترل قرارگرفتن منابع نفتی یعنی مهم ترین منبع و ثروت کشور برای ۲۵ سال و سلطه بیشتر بر اقتصاد ایران، تداوم و تشدید مداخلات نیروهای خارجی در امور و سرنوشت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، یعنی تشدید وابستگی رژیم مولود کودتا، اعدام و زندانی کردن صدها و هزاران نفر از مبارزان راه آزادی و بهروزی توده ها، سرکوب همه احزاب و سازمان ها و محافل چپ، دموکرات، ملی، لیبرال دموکرات، مستقل و برجای ماندن تنها ویروس اجتماعی، یعنی روحانیت با شبکه سنتی سراسری آن به مثابه تنها تشکیلات سیاسی - مذهبی باقیمانده در جامعه (به غیر از تشکیلات و نهادهای حکومتی)، از جمله ثمرات این کودتا بودند. زمینه هایی که در تحول ۱۳۵۷ نتایج مناسب خود را به بار نشاند و قیامی که می رفت تا غلبه بر دیکتاتوری و سلطه سیاسی سرمایه داری جهانی پیروزی مردم را به جشن بنشینید اسیر رژیم مذهبی ای کرد که خود را به جای رژیم ستم شاهی و واژگون شده نهاد و بر سرنوشت دوره ای دیگر از تاریخ مردم ایران شمشیر برکشید.

پیروزی دیکتاتوری سلطنتی به واسطه کودتا، مرحله ای تازه از پروژه ای بود که آمریکایی ها به دنبال وقفه کوتاهی که در دوران ملی شدن صنعت نفت بوجود آمده بود در ایران دنبال می کردند. در این میان صف بندی های درونی جامعه در دوره پیروزی کودتا نیز از جمله عواملی بود که به یاری

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرآغاز دوره ای ۲۵ ساله از یک دیکتاتوری خشن سلطنتی بود که اثرات معینی را در ساختار وابسته اقتصادی و سیاسی ایران برجای نهاد. تثبیت یک دوره سکون و سرکوب و جلوگیری از هرگونه سازمان یابی توده ای محصول این کودتا و در راستای ادامه حضور مستقیم امپریالیست ها و بویژه امپریالیسم آمریکا در ایران بود. دوره ای که با سرکوب گسترده آزادیخواهان آغاز گشته بود، در پناه حاکمیت رستاخیزی هزار فامیل و دربار به اقتدار رژیم شاه در مقام ژاندارمی آمریکا در منطقه انجامید.

در پنجاهمین سالگرد این کودتای شوم نظامیان و اوباش به فرماندهی مستقیم امپریالیسم آمریکا و حمایت کامل انگلستان در ایران قرار داریم. این پنجاه سال، اگرچه نیمیش از سال ۱۳۵۷ آغاز شده ولی در ماهیت ادامه همان روندی بود که از ۲۸ مرداد شروع شده بود. روندی که همانا جلوگیری از هرگونه ایجاد بنیان های دموکراتیک و آزادی های سیاسی و اجتماعی در ایران بود. تنها نام دیکتاتورها تعویض گردید اما روال ادامه آن نسل کشی ای بود که از ۲۸ مرداد آغاز گردیده و در ۲۵ سال دوم نیز با حاکمیت جمهوری اسلامی ادامه یافت. رژیم جمهوری اسلامی اگرچه فرزند دهشتناک انقلابی بود که در سال ۱۳۵۷ می رفت تا نقطه آغازی بر خلاصی از دست دیکتاتوری باشد اما با تثبیت قدرت سیاسی جدید هر آن چه را که رژیم سلطنت موفق به نابودی اش نشده بود، به کمال خود رساند. سرکوب هر ندای آزادیخواهانه و اعمال شدیدترین روش های ضدانسانی در نابودی بنیان های دموکراتیک جامعه، تشدید وابستگی به امپریالیسم به سیاقی دیگر و تاراج ثروت های ملی آن مشترکاتی بودند که توسط این دو حاکمیت به عنوان موانع اصلی پیشرفت جامعه انجام گردید و می شود. ایران شاهراه مهم و

بقیه از صفحه ۲۰

چهاردهمین کنفرانس بنیاد

برنامه روز یکشنبه با میزگرد نسل دوم از ایران و انگلستان آغاز شد. در این میزگرد، دختران جوان از تجربیات خود در ایران و خارج و بخصوص تلفیق فرهنگ های مختلف در ارتباط با هویت زنانه سخن گفتند که با استقبال روبرو شد.

اولین سخنران روز یکشنبه خانم «مریم شهنش» ، پزشک و متخصص بیماری های مقاربتی از انگلستان بود. موضوع سخنرانی او «زن، کالایی برای فروش، رابطه جهانی شدن، فحشا، ایدز، درس هایی برای ایران» بود. او درباره گسترش ایدز در کشورهای جهان سوم و بویژه در برمه و تایلند و مشابهت شرایط آن با ایران سخن گفت. او اظهار داشت که جهانی شدن باعث بیکارسازی بویژه در مورد زنان شده و آنان را مجبور به تن فروشی می کند و تجارت سکس یکی از پیامدهای جهانی شدن سرمایه است که به دنبال خود گسترش ایدز را باعث می شود.

سخنران بعدی خانم «حوری صبا» از کانادا بود. او درباره «جهانی سازی، اشتغال و خانه نشینی زنان ایران» صحبت کرد. خانم «صبا» که خود به عنوان کارگر سال ها در کارخانه های ایران کار کرده است از نزدیک به مسائل زنان کارگر آشناست. او به بررسی پروسه بیکارسازی بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در مورد زنان پرداخت و در پایان تاکید نمود که پروسه جهانی شدن سرمایه، پروسه حقوق معوقه، فقر و خانه نشینی برای زنان کارگر است.

سخنران آخر خانم «یاسمین میظر» ، استاد دانشگاه گلاسکو از انگلستان بود. موضوع صحبت ایشان «زنان، کار و جهانی شدن» بود.

در حاشیه کنفرانس، نمایشگاه نقاشی زنان هنرمند ایرانی و نمایشگاه کتاب و نشریات برقرار بود.

آخرین برنامه، ارزیابی کنفرانس امسال و تعیین موضوع و محل برای کنفرانس آتی بود.

کنفرانس های «بنیاد پژوهش های زنان ایران»، به میعادگاه زنان فعال ایرانی تبدیل شده است. میعادگاهی که در آن پیوندها برای هرچه وسیع تر و موثرتر ساختن مبارزات زنان مستحکم تر می شوند

با خوانندگان:

مطلبی انتقادی با عنوان «چه رنجی می بریم از قبیلہ ی چپ پندار راست کردار» از سوی آقای غلامرضا بقایی پیرامون تظاهرات در استرالیا در حمایت از جنبش دانشجویی ایران، بدستمان رسید که در شماره آینده به چاپ خواهد رسید.

تیمور بختیار، اخوی و... تنها چند نمونه از نظامیان مزدوری بودند که درکنار شعبان بی مخ ها در طرح و تدارک کودتا نقش داشتند. سناریوی سیاهی که با کمک های بی دریغ کاشانی، بهبهانی، انواری، فلسفی و آخوندهای ریزودرشت دیگر به نتیجه نشست. آیت الله کاشانی طی ملاقاتی با زاهدی قبل از کودتا حمایت کامل خود را از کودتا اعلام می دارد و با بازگشت محمدرضا به کشور آیت الله بسید محمد بهبهانی در کاخ سعدآباد با شاه ملاقات و گفتگو می نماید.

کودتا به پیروزی می رسد. پس از آن شکنجه گاه های زندان لشگر ۲ زرهی فرمانداری نظامی تهران به ریاست سرتیپ فرهاد دادستان و سرتیپ تیمور بختیاراست که به کار می افتد و شکنجه وحشیانه آزادیخواهان، تعداد زیادی از اعضای جبهه ملی، حزب توده، روزنامه نگاران و همکاران سابق مصدق آغاز می گردد.

شعبان جعفری، حسین رمضان یخی، تقی رمضان یخی، احمد عشقی، امیر بوربور، رقیه آزادپور، حاجی عزیز، ملکه اعتضادیه، ناصر حسن خانی (جیگرکی)، حاجی حسین عالم، رضا اربابی، و... از جمله نیروهای انصاری بودند که در کنار شاه و برای شاه کودتای خونین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را سازمان داده و در این توطئه علیه منافع مردم ایران از حمایت بی چون و چرای رهبر برخوردار بودند. عقدی نامیمون میان لمپن ها و نظامیان که نشانه هایش را در تمامی کودتاها شاهد بودیم این بار در ایران به اجرا گذاشته می شود.

انتشار روزنامه های ملی و فعالیت احزاب سیاسی ممنوع اعلام می گردد. دستگیری های گسترده آغاز می شود و صدها نفر حکم تیر می گیرند.

«هندرسن» سفیر آمریکا در تهران در روز ۳ سپتامبر ۱۹۵۴ کمک فوری ۲۳ میلیون و ۴۰۰ هزار دلاری ژنرال «آیزنهاور» رئیس جمهور وقت آمریکا را به زاهدی اعلام داشته و ۴۵ میلیون دلار کمک بلاعوض آمریکا در روز ۵ سپتامبر به کودتاچیان داده می شود. و حکومت دیکتاتوری شاه دوره ۲۵ ساله خود را در ایران تا سال ۱۳۵۷ آغاز می کند.

سفر هریمن به ایران در دوره نخست وزیری مصدق به بهانه میانجی گری میان مصدق و انگلیسی ها آغاز گردید با هدف تثبیت آمریکا به مثابه نیرویی که بعد از جنگ جهانی دوم برای تامین هژمونی خود گام برمی داشت به انجام رسید. آمریکا برای جایگزین کردن خود به جای اقتدار انگلستان به عنوان دیرپاترین نیروی امپریالیستی در ایران و در منطقه از هیچ اقدامی در این میانه فروگذار نکرد. آمریکا برای ایجاد تغییرات معینی در بافت اقتصادی - سیاسی جامعه ایران به ارزیابی جدیدی رسیده بود و تحمل حکومت هایی چون مصدق در آن دوره برایش انتخاب مناسب نبود.

۵۰ سال از کودتای ۲۸ مرداد می گذرد. دوره اول ۲۵ ساله حاکمیت رژیم سلطنتی که زائیده کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۳۲ بود و دوره ۲۵ ساله بعدی، تاریخی دردبار را بر اکثریت مردم ایران تحمیل نموده اند. رنج هایی به قواره چندین نسل که هرگز فراموش شدنی نخواهند بود. دورانی تاریخی که مرتب تکرار می گردند و طنز تراژیک در این جاست که بعد از ۵۰ سال باردیگر شاهدیم که چگونه کودتاگران سابق بر حال و روزگار مردم اشک تمساح می ریزند و بادروغ و تبلیغات به دگرگونه جلوه دادن تاریخ مشغولند. هیولایی در مقابل هیولایی دیگر. افریتی در مقابل افریتی دیگر. کار این دست پرورده های آمریکا به جایی رسیده است که اساسا منکر دخالت سازمان های جاسوسی - اطلاعاتی آمریکا و انگلیس در بوجود آوردن کودتای ۲۸ مردادند و خود را بسیار وقیحانه در انجام آن همه جنایات به کوچه علی چپ می زنند. اما اینان باید بدانند که حافظه تاریخی ملت ما آن طور که فکر می کنند هنوز پاک نشده است. نقش دلال منشانه آن ها برای تحکیم کودتا آن قدر مسجل است که دیگر هیچ نیروی آگاهی در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی فریب تبلیغات مقامات امنیتی سابق را نخواهد خورد. مردم خیلی خوب می دانند که مزدوران داخلی امپریالیست ها یعنی سلطنت طلبان، چه خوش رقصی هایی را برای اربابان خود انجام داده و می دهند. متاسفانه از این دست نوکران خارجی در هیچ دوره تاریخی کم و کسری در ایران وجود نداشته است. نصیری، زاهدی، فرزنانگان، گیلان شاه، باتمانقلیچ، مزینی، بایندر، منز، خسروانی، فرهاد دادستان،

اطلاعیه کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی

از خواست خانواده قربانیان فاجعه ملی ۶۷ حمایت می کنیم

اخیرا جمعی از بازماندگان و خانواده زندانیانی که در سال ۱۳۶۷ بدستور خمینی قتل عام شدند، طی نامه ای به محمد خاتمی رئیس جمهور که رونوشت آن را برای کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و گزارشگران ویژه آن ارسال کرده اند، از فشارهایی که بر آنها وارد شده و موانعی که بر سر راهشان گذاشته می شود، لب به شکایت گشوده اند و خواستار اعلام اسامی کامل اعدام شدگان، زمان قتل و محل دفن عزیزان خود شده اند. از آنجا که اعدام شدگان سال ۶۷ را در گورهای دسته جمعی خاوران - جنب قبرستان آرامنه - دفن کرده اند، خواسته اند تا تازه درگذشتگان بهایی را در مکان های دیگری ب خاک سپارند و از خاکسپاری آنان بر مزار عزیزانشان جلوگیری نمایند و بالاخره مانع نشانه گذاری و گل گذاری بر مزار جانباختگان نشوند. خواسته هایی که بدانها اشاره رفت خود به تنهایی برای معرفی چهره ضدانسانی جمهوری اسلامی که نه تنها جان انسانها را به پیشیزی نمی گیرد، بلکه جسم آنان را نیز آسوده نمی گذارد، کفایت می کند. حکومتی که پس از قتل عام وحشیانه زندانیان سیاسی، تمامی امکانات اهریمنی خود را به کار می گیرد تا یاد و نشانی از جانباختگان نیز برجا نماند. در جهان امروز انگشت شمارند حاکمانی که چنین بذر نفرت در اعماق جامعه بکارند. خواسته هایی که امروز خانواده های ما برایش می رزمند در اکثر کشورها، حقوق مسلم و برسمیت شناخته شده ای هستند که نه تنها برای آنها مبارزه ای صورت نمی گیرد، که ناقضین این حقوق تحت پیگرد هم قرار می گیرند. ما ضمن پشتیبانی از خواست خانواده قربانیان قتل های سیاسی، همه آزاد اندیشانی را که از بیدادهای این رژیم ضد مردمی به ستوه آمده اند، فرا می خوانیم تا دوشادوش یکدیگر برای محاکمه جنایتکارانی که دستشان بخون یاران و هممیهنان ما آلوده است، مبارزه کنیم. مدتی است شمارش معکوس برای فروپاشی جمهوری اسلامی آغاز شده است. جنایتکاران برای یافتن مکان امن در تدارک اند. اهمیت دارد که نه تنها کشورمان ایران، که جهان برای این جنایتکاران ناامن شود. از این رو ما گشودن پرونده برای باندهای تبهکار جمهوری اسلامی، در تمامی کشورها، را یکی از وظایف خود می دانیم. اگر دیروز پرونده میکنونوس گشوده شد و نهایتا در حد تحت تعقیب قراردادن بین المللی علی فلاحیان متوقف گردید، امروز در انگلیس سفیر سابق جمهوری اسلامی در آرژانتین به جرم بمب گذاری دستگیر و در جو سیاسی کنونی در جهان، به احتمال قوی پای دیگر مسئولین نظام نیز میان کشیده خواهد شد. بدون شک فردا در پرتو مبارزه متحدانه همه آزادیخواهان، آمران و عاملین این فجایع به محاکمه کشیده خواهند شد، تا این چنین جنایت هولناکی، نه در ایران و نه در هیچ گوشه دیگری از جهان تکرار نشود.

کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی
۲۹ / شهریور ۱۳۸۲ / ۲۹ اوت ۲۰۰۳

نامه خانواده های قربانیان فاجعه ملی اعدام های سال ۶۷
به محمد خاتمی

اسامی، زمان فوت و محل دفن عزیزان ما را اعلام نمائید!

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران
به استحضار می رساند که متن زیر قبلاً به مسئولین ذیربط ارائه شده است ولی از آنجا که پاسخی دریافت نشده است جهت پیگیری به اطلاع شما می رسانیم:
تاریخ فوت و محل دفن بسیاری از اعدام شدگان پس از انقلاب اسلامی به ویژه جان باختگان سال ۱۳۶۷ که جنازه هایشان را در گورهای دسته جمعی دفن کردند برای خانواده های داغدارشان مشخص نشده و هیچیک از ارگانهای مربوطه در این زمینه پاسخگو نیستند.
یکی از مکانهایی که عده ای از دگراندیشان و اعضای احزاب و گروههای سیاسی را در آن به شکل انفرادی یا دسته جمعی دفن کرده اند مزار خاوران - جنب قبرستان آرامنه - است که با گورستان بهائی ها مشترک بوده و خانواده های داغدار با محدودیتها و فشارهای عدیده ای روبرو هستند از جمله:
الف - اجازه هیچگونه نشانه گذاری بر خاک مزار را ندارند.
ب - گورستان بهائی ها هر روز گسترش می یابد و بر جنازه های عزیزان ما مرده دفن می شود.
بسیاری از عزیزان ما را در مکانهای دیگری که بر ما معلوم نیست دفن کرده اند.

ما بازماندگان و خانواده های داغدار از مسئولین مربوطه مصرانه می خواهیم که:
۱ - اسامی، زمان فوت و محل دفن عزیزان ما را اعلام نمایند.
۲ - از دفن اموات دیگر بر خاک جان باختگان ما جلوگیری نمایند. چرا که این امکان ها ناخواسته بر ما تحمیل گردیده و ما را از آن گریزی نیست. ولی برای تازه درگذشتگان بهائی می توان چاره ای اندیشید و محلی دیگر در اختیارشان گذاشت.
۳ - مانع نشانه گذاری و گلکاری در مزار و محل خاک سپاری عزیزان ما نشوند.

رونوشت به:

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد
گزارشگران محترم حقوق بشر سازمان ملل متحد

اتحاد کار

شماره ۱۱۱ مرداد ماه ۱۳۸۲

اوت ۲۰۰۳

ETEHADE KAR

AOUT 2003

VOL 10. NO. 111

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N°. 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرسهای سازمان در اروپا:

آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339

50525 KOLN

GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.

P.O. BOX 41054

2529 SHAUGHNESSY STREET

PORT COQUITLAM. B.C.

V 3 C 5 G O

CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadfedaian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹) فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳) تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

حکم عاملان قتل های کرمان توسط آمران آن نقض شد!

در شهریورماه سال گذشته باندی ۶ نفره در کرمان برای «زمینه سازی جامعه ای پاک» ۵ تن از شهروندان کرمانی را پس از ربودن، به وحشیانه ترین و شنیع ترین شکل شکنجه کرده و به قتل رساندند. فردی به نام مصیب را پس از ربودن و آزار و اذیت با بستن دست و پایش به داخل گودالی انداختند و با کوبیدن سه تخته سنگ به وزن ۳۰ کیلو بر سر وی در حالی که هنوز زنده بود و برای بیرون آمدن از گودال تلاش می کرد، با ریختن خاک، او را زنده به گور کردند. دو نفر دیگر به نام های محسن کریمی و خانمی به نام جمیله را تحت عنوان «ترویج فساد» خفه کردند. پس از آن محمدرضا ملایری و نامزدش شهره را در یک حوضچه آن قدر در زیر آب نگهداشتند تا خفه شدند. آخرین قربانی، علی ملکی به دلیل این که بخت یارش بود و «استخاره» برای قتل او خوب نیامد، توانست از دستشان جان سالم بدرکند.

در آذرماه این باند ۶ نفره در اثر فشار افکار عمومی مردم کرمان دستگیر می شوند و در ۲۱ اردیبهشت، همه این افراد به قتل، آدم ربایی و رابطه نامشروع اعتراف کرده، به اعدام و قصاص محکوم شدند.

دیوان عالی کشور جمهوری اسلامی این احکام را با این استدلال که «متهمان افرادی متدین هستند و تشخیص شان در مورد مهدورالدم بودن مقتولان اشتباه نبوده است» نقض کرد و «اعمال نامشروع» یعنی تجاوز و شکنجه را با این بهانه که «آنها در اثر فشار روانی در جریان بازجویی» این اعترافات را کرده اند، نپذیرفت.

ما با لغو حکم اعدام موافقیم و براین باوریم که می بایست مبارزه برای برچیدن آن را تشدید کنیم. از این رو نقض حکم اعدام برای حتی این انگل های اجتماعی را نیز تایید می کنیم. اما دیوان عالی کشور نه از زاویه مخالفت با اعدام و ارج گذاری برای جان انسان ها، که درست در جهت خلاف آن یعنی بی حرمت کردن ارزش حیات، این حکم را نقض کرده است. این نهاد قرون وسطایی، قربانیان این باند تبهکار را «مهدورالدم» می شناسد و با صحنه گذاردن براین توحش، ضمن تشویق جانیان، مجوزی در اختیار عقب مانده ترین عناصر جامعه برای ادامه اعمال غیرانسانی شان، قرار داده است.

امروز در حالی که جهان متمدن و پیشرفته در پی یافتن راه کارهایی برای ارج نهادن به حق و حقوق و حرمت انسان ها و درصدر آن ها حق حیات است، در جمهوری اسلامی، زندگی انسان ها به غیرانسانی ترین شکل زیر سؤال می رود و نهادهای قرون وسطایی این رژیم در پی کشف راه هایی برای گسترش مرگ و نیستی و تشویق تبهکاران برای تهدید جان انسان ها هستند.

ما تمامی نهادها و مجامع مترقی ایران و جهان را فرامی خوانیم تا برای عقب راندن این رژیم بیگانه با پیشرفت و ترقی، از همه امکانات خویش بهره گیرند. جمهوری اسلامی بدون شک قادر نیست با قافله تمدن و ترقی حرکت کند. باز خواهد ایستاد و حذف می شود. با تلاش و مبارزه خود بکشیم از دامنه اقدامات ضدانسانی و تبه کارانه اش بکاهیم.

کمیته اتحادعمل برای دموکراسی

۱۳ شهریورماه ۱۳۸۲ برابر با ۴ ماه سپتامبر ۲۰۰۳